



گروه آموزشی مشاوره‌ای نوتروفیل



درس

فلسفه دوازدهم انسانی



نوتروبیست



$$E_k = \frac{1}{2}mv^2$$





نوטר وفیل خونه رتبه برترها

قبولی های کنکور ۱۴۰۴



تک رتبه نوטר وفیل

رتبه ۸
ایمان نیک نام جهرمی

دو رتبه های نوטר وفیل

رتبه ۱۴
امیر محمد کیانی

رتبه ۵۵
مهسا سیاوشی

سه رتبه و چهار رتبه های نوטר وفیل

رتبه ۱۴۷
محدثه حیدری

رتبه ۲۵۹
ابوالفضل ناصریان

رتبه ۵۱۴
محمد پارسا عبدالله آبادی

رتبه ۵۴۶
حسین تقضلی نژاد

رتبه ۶۷۲
محمد ماهان عنبرستانی

رتبه ۷۸۶
نیما غفاری

رتبه ۱۰۵۲
پویان فریور افشار

رتبه ۱۲۳۴
مطهره توحیدی

رتبه ۱۴۲۴
سید امیر حسین حسینی

رتبه ۱۵۳۴
فاطمه عبیری

رتبه ۱۷۵۴
هلیا حاجیلویی

رتبه ۲۶۲۵
زهره مجمعی

رتبه ۲۸۸۱
پارسا جمال امیدی

رتبه ۳۸۱۰
هدیه رحیمی

رتبه ۱۶
آریا قهرمانی

رتبه ۶۱
بهار هلالی

رتبه ۱۶۰
اشکان کوثری

رتبه ۳۰۸
سید علی اکرمی

رتبه ۵۲۲
فاطمه شاهسونند

رتبه ۵۷۰
زهره ولی نژاد

رتبه ۶۹۱
بهار ضرغامی

رتبه ۸۰۴
آرمین رضایی

رتبه ۱۰۵۸
الینا جلالی فر

رتبه ۱۲۸۴
بهار امیری

رتبه ۱۴۸۳
سینا خاوری خراسانی

رتبه ۱۶۳۹
ابوالفضل نیرومند

رتبه ۱۹۶۶
مهسا رضایی مقدم

رتبه ۲۷۵۱
فهمیه سیدآبادی

رتبه ۳۱۳۳
صبا شایع ثانی

رتبه ۲۰
سینا راضی

رتبه ۷۵
محمد صالح عارفی

رتبه ۱۶۹
هانیه خواجه

رتبه ۳۴۱
حمیدرضا بشیری

رتبه ۵۳۷
ریحانه حیدری

رتبه ۶۰۶
سجاد محمودی زاده

رتبه ۷۱۴
محمد یزدیان

رتبه ۸۹۳
فاطمه مشاوری نجف آبادی

رتبه ۱۱۲۲
علی طاهر زاده

رتبه ۱۲۸۴
فاطمه معین زاده

رتبه ۱۴۹۳
محمد مهدی خرم زاده

رتبه ۱۶۷۸
سجاد ینکی

رتبه ۲۰۱۵
علی شیرزاد

رتبه ۲۷۸۱
سعید شبانی

رتبه ۳۲۴۴
هلیا سجادی

رتبه ۳۲
امیر محمد رضائی

رتبه ۸۰
محمد مهدی شریفی

رتبه ۲۲۲
امیر محمد شکوهی

رتبه ۴۳۲
سید محمدصادق حسینی

رتبه ۵۳۹
نجمه کبیا

رتبه ۶۶۱
فاطمه اصغری

رتبه ۷۸۱
احسان قنبری

رتبه ۹۰۹
کیمیا فدائی

رتبه ۱۱۲۷
زهره بابائی

رتبه ۱۳۵۰
علی زینلی

رتبه ۱۵۰۳
فاطمه رحیم زاده

رتبه ۱۶۹۶
ندا ملک شاهی

رتبه ۲۵۵۹
سارا حمزه

رتبه ۲۷۹۴
مریم بادلی

رتبه ۳۳۴۳
سینا ارزمانی

فلسفه ۲

درس ۱: هستی و چیستی

دو مفهوم اصلی در فلسفه وجود داره: هستی (یعنی همون وجود و وجودداشتن و هستی‌داشتن) و چیستی (یعنی ماهیت و ویژگی). کتاب معتقد ما باید برای درک مفهوم هستی و چیستی، یه سری قدم برداریم! بیا درمورد این قدم‌ها باهم حرف بزنیم:

۱ اصل وجود واقعیت مستقل از ذهن:

بین خیلی ساده‌ست! ما قبول داریم یه سری چیزا در اطراف ما وجود دارن! همین! همین که هستن و وجوددارن، یه اصله که تو فلسفه (۱) خوندیم. خیلی از سوفیست‌ها قبولش نداشتن و می‌گفتن اصلاً چیزی وجود نداره و هرچی هم که حس می‌کنیم وجود داره، صرفاً تخیله (گرگیاس رو یادته؟)

بذار با یه مثال اینو جا بندازم: تو وقتی تشنت می‌شه، میری سراغ آب. چرا میری که آب رو پیدا کنی و به‌وسیله اون تشنگی‌ت رو برطرف کنی؟ چون می‌دونی آب وجود داره! تو در ذهنت می‌دونی که آب وجود داره و به‌دنبالش میری.

این می‌شه اصل وجود واقعیت مستقل از ذهن و به‌قدری ابتدایی و ساده‌ست که بدون اثبات و از روی بداهت پذیرفتیمش.

۲ ما هر چیزی که می‌بینیم، دو تا مفهوم دو جنبه از اون شیء رو می‌کشیم بیرون! یکی ماهیت و دیگری وجود!

پس ما در هر چیزی که مشاهده می‌کنیم دو جنبه و دو مفهوم پیدا می‌کنیم: وجود و ماهیت.

نکته تمام موجودات (مثل انسان، گیاهان و سایر حیوانات و...) در یه چیز با هم مشترکن: وجودداشتن و هست‌بودن!

یعنی هستن! بین الان من هستم، یه گیاه هم هست! هر دو وجود داریم! فلسفه ۲ درس ۱ می‌گه هر دوی ما (من و گیاه) در وجودداشتن و هستی‌داشتن مشترک هستیم؛ اما با هم متفاوت هم هستیم و این تفاوت به ماهیت و چیستی ما برمی‌گرده.

من انسانم، و گیاه، گیاهه! پس ما در ماهیت و چیستی با هم متفاوت و در وجود و هستی با هم مشترک هستیم.

✓ وجود، وجه مشترک موجوداته و ماهیت، وجه اختصاصی اون‌ها

نکته ما در هر چیزی که می‌بینیم دو جنبه، دو مفهوم و دو حیث می‌یابیم (نباید بگی دو جزء، دو قسمت، دو عنصر، دو چیز!)

چون این وجود و ماهیت درهم تنیده‌شده هستن و دو جنبه و دو بعد از یه چیزن! به عبارتی، ما در بحث وجود و ماهیت، دو چیز نداریم! یه شیء که دو جنبه داره.

نکته وقتی با این و آن، چیزی رو نشون میدیم، یعنی پذیرفتیم که یه چیزی وجود داره و حالا ممکنه نسبت به ماهیت اطلاعی داشته باشیم یا نداشته باشیم

۳ بحث سر اینکه وجود و ماهیت با هم متفاوت هستن! فارابی به نسبت بین وجود و ماهیت توجه ویژه‌ای کرد و بعدش ابن‌سینا، راه فارابی رو ادامه داد. هر دو تمام تلاششون رو کردن که بگن وجود و ماهیت، دو جزء از یه چیز نیستن که با هم ترکیب شده‌باشن و یه پدیده رو ایجاد کرده باشن (این جوری نیست که بگیم ماهیت + وجود = یه چیز) بلکه وجود و ماهیت دو جنبه از یه چیز هستن.

نکته از نگاه علوم تجربی (مثل شیمی) آب از ترکیب دو عنصر اکسیژن و هیدروژن ساخته شده. خب دو عنصر با هم ترکیب شدن و آب رو ایجاد کردن؛ ولی در فلسفه ما نمی‌گیم برای وجودداشتن چیزی، دو چیز (وجود و ماهیت) باهم ترکیب شن.

حواست باشه که فلاسفه می‌گن در سایر علوم این ترکیبه وجود داره؛ ولی در فلسفه نه!

۴ نظر ابن‌سینا و دلیل آوریش برای این که وجود و ماهیت باهم فرق می‌کنه.

ابن سینا می‌گه انسان حیوان ناطق است، با انسان موجود است فرق می‌کنه! درواقع، حمل حیوان ناطق بر انسان با حمل موجود بر انسان با هم فرق می‌کنه (حمل یه چیزی بر یه چیز دیگه: یعنی نسبت‌دادن / یعنی نسبت‌دادن حیوان ناطق بر انسان)

ما دو مدل حمل داریم: حمل ذاتی (نیاز به سؤال نداره و جزئی از ذات یه شیء) و حمل شایع صناعی (نیازمند سؤاله)

حمل حیوان ناطق بر انسان حمل ذاتیه؛ چون حیوان ناطق بودن بخشی از ذات انسانه و نمی‌تونی انسانی پیدا کنی که حیوان ناطق نباشه! به عبارتی، حیوان ناطق بودن، از اجزای تعریفی انسانه.

اما حمل وجود بر انسان (و حمل وجود بر هر چیز دیگه‌ای) چون از اجزای تعریفی و از ذات انسان نیست، می‌گیم حمل شایع صناعی (غیرذاتی). دلیلش هم اینه که تو می‌تونی انسانی رو پیدا کنی که موجود نباشه (مثلاً مرده باشه) این نوع از حمل‌ها رو می‌گیم حمل شایع صناعی، که نیازمند دلیل هستن و این دلیل، هم می‌تونه عقلی باشه هم تجربی. پس: حمل وجود بر هر چیزی مثل انسان، نیازمند دلیله؛ چون چیزی از ذات چیزی نیست! اما حمل حیوان ناطق بر انسان یا هر حمل دیگه‌ای که بخشی از ذات و اجزای تعریفی انسان باشه (مثلاً بگیم انسان حیوان است)، می‌شه حمل بی‌نیاز از دلیل یا حمل ذاتی.

گذر تاریخی

این بحث، مغایرت وجود و ماهیت مقدمه بحث‌های دیگه‌ست؛ یعنی همه درمورد وجود و ماهیت و تفاوتشون با هم اندیشیدن، حتی این نظریه مقدمه برهان‌های ابن‌سینا مثل برهان وجوب و امکان هم بوده. در اروپا، یکی از فلاسفه‌ای که باعث گسترش بحث مغایرت وجود و ماهیت شد، توماس آکویناس بود که با فلسفه ابن‌سینا آشنایی داشت. او حتی مثل ابن‌سینا همین بحث مغایرت وجود و ماهیت رو پایه‌ی برهان‌های خود در خداشناسی فلسفی قرار داد و پایه‌گذار مکتب «تومیسیم» هم بوده!

نکته این مکتب مهم، هنوز هم در اروپا به نام «تومیسیم» در جریانیه.

در قرن ۱۳م زندگی می‌کرد. فلسفه‌ای رو پایه‌گذاری کرد که متکی بر نظرات ابن‌سینا و ابن‌رشد بود (بیشتر ابن‌سینا) همین عاملی بود برای این که فلاسفه غربی بیشتر با نظرات و فلسفه ارسطویی آشنا بشن. حالا چرا ارسطو؟ چون نظرات فلاسفه مسلمان، خیلی به نظرات ارسطو نزدیکه.

نکته حواست باشه که خدا تنها موجود بدون ماهیتیه! (یعنی اصلاً ماهیت نداره و صرفاً موجوده) ولی چیزی نداریم که ماهیت داشته باشه و وجود نداشته باشه.

نکته حواست باشه که اون دویعد و دو جنبه از هر چیز (وجود و ماهیت) صرفاً در ذهن اتفاق میوفته و در عالم خارج ما فقط یه چیز داریم می‌بینیم (مثلاً تو در عالم خارج، فقط انسان رو می‌بینی؛ ولی در ذهنت انسان، دو بعد وجود و ماهیت داره)

درس ۲: جهان ممکنات

در فلسفه، سؤالات قدیمی نمی‌شن و همواره ثابتن. درحالی که در علوم دیگه این شکلی نیست و مثلاً سؤالی که سال‌ها پیش طرح شده، مثلاً تا الان بهش پاسخ داده شده و پرونده اون سؤال بسته شده! همه در فلسفه قضیه فرق می‌کنه و سؤالات و مسائل همواره زنده هستن. موضوعی و سؤالی که تو این درس می‌خوایم درموردش حرف بزنیم، اینه «آیا موجودات این جهان می‌توانستند نباشند یا موجودشدن برای آن‌ها ضروری بوده؟»

یادآوری: به نهاد در فلسفه می‌گیم «موضوع» / به مسند در فلسفه می‌گیم «محمول» / نسبت‌دادن محمول به موضوع رو می‌گیم «حمل محمول بر موضوع»

اگه حمل محمول بر موضوع، جوری باشه که عقل خلافتشو نپذیره: می‌گیم رابطه وجوبی برقراره. مثلاً: مربع، چهارضلعی است (الان این‌جا حمل چهارضلعی بر مربع به شکلیه که چهارضلعی، ذاتی مربعه! پس رابطه وجوبیه) به عبارت دیگه، این حمل ضروریه! اگه حمل محمول بر موضوع، جوری باشه که عقل خود این رابطه رو نپذیره: می‌گیم رابطه امتناعی برقراره. مثلاً: مثلث گرد است! (این‌جا ما عقلاً نمی‌تونیم گردبودن رو بر مثلث حمل کنیم! یه رابطه امتناعی برقراره!)

اگه حمل محمول بر موضوع، جوری باشه که عقل نه ابایی از پذیرشش داشته باشه، نه ابایی از ردش داشته باشه: می‌گیم رابطه امکانی

برقراره. مثلاً: دیوار سفید است. (این جا سفیدبودن می‌تونه به دیوار حمل بشه و می‌تونه هم نشه؛ چون بالاخره همه دیوارها که سفید نیستن! پس هم می‌تونه باشه، هم نباشه! به این می‌گیم یه رابطه امکانی وجود داره.)

به این می‌گن نسبت‌های سه‌گانه؛

اما

رابطه وجود، با موضوعات مختلف

اگه رابطه وجوبی داشته باشیم، در اون صورت به موضوع می‌گیم «واجب‌الوجود»

اگه رابطه امتناعی داشته باشیم، در اون صورت به موضوع می‌گیم «ممتنع‌الوجود»

اگه رابطه امکانی داشته باشیم، در اون صورت به موضوع می‌گیم «ممکن‌الوجود»

پس، تا این جای کار:

وقتی می‌گیم یه موضوعی، واجب‌الوجوده (یعنی الان هست، حالا یا به واسطه خودش که می‌شه واجب‌الوجود بالذات یا به واسطه یه غیر، که می‌شه واجب‌الوجود بالغیر.)

وقتی می‌گیم یه موضوعی ممتنع‌الوجوده؛ یعنی نمی‌تونه به وجود بیاد و اصلاً علتش هم موجود نیست که بخواد اون رو ایجاد کنه.

وقتی می‌گیم یه موضوعی ممکن‌الوجوده؛ یعنی اون موضوع می‌تونه باشه و می‌تونسته هم نباشه؛ پس رابطه امکانی بینشون برقراره.

نکته ۱ رابطه وجوبی، امتناعی و امکانی زمانی بیان می‌شه که هدفمون این باشه که درمورد خود قضیه حرف بزنیم؛ اما وقتی می‌گیم مثلاً خدا واجب‌الوجوده، در این صورت دیگه داریم درمورد یه موضوع حرف می‌زنیم، نه یه قضیه.

۲ همه موجودات، به جز خدا، بر حسب ذاتشون رابطه امکانی دارن (یعنی می‌تونستن باشن و می‌تونستن نباشن) و ممکن‌الوجود محسوب می‌شن.

۳ همه موجودات از حیث وجود (یعنی این که الان وجود دارن) واجب‌الوجود هستن؛ اما چون به واسطه یه وجود دیگه ایجادشون، بهشون می‌گیم واجب‌الوجود بالغیر؛ اما چون خدا وجودش از جانب خودش و کسی به خدا وجود نداده، به خدا می‌گیم واجب‌الوجود بالذات.

۴ ما چیزی به نام ممکن‌الوجود بالغیر نداریم.

۵ حمل وجود بر هر چیزی، نیازمند دلیله (این یه قانونه؛ چون وجود ذاتی هیچ چیز نیست.)

۶ حتی خدا با وجود این که واجب‌الوجود بالذاته، باز حمل وجود بر خدا نیازمند دلیله.

۷ خدا چون از جانب خودش به وجود اومده و همه وجودها از اونه، بهش می‌گیم واجب‌الوجود بالذات، بقیه موجودات چون از جانب یه غیر به وجود اومدن واجب‌الوجود بالغیر هستن.

نکته مهم در مورد ضروری‌ها : یه زمانی می‌گیم که ماسک زدن ضروریه این ربطی به ضروری بودن عقلی نداره بلکه یه ضرورت اخلاقیه حتی یه زمانی می‌گیم که اگه آب رو جوش بپاریم در 100 درجه ضرورتاً جوش می‌اد این هم باز ضرورت عقلی نیست چون به وسیله حس و تجربه به دست اومده ملاک اینکه به چیزی ضرورت عقلی باشه اینه که عقل به هیچ عنوان خلافتو نپذیره و اینکه به وسیله تعقل محض هم بدست بیاد حواست به یه نکته باشه که در سال گذشته سوال کنکور بود که هر دانشجویی دارنده دیپلمه و این رابطه ضروریه در حالی که اصلاً ضروری نیست بلکه امکانیه چون قاعده عقلی نیست و قرارداده و قانونه بشریه یعنی ممکنه روزی این قانون نقض بشه و فردی بدون دیپلم بره دانشگاه بنابر این حواست به این ضروری بودن باشه که حتماً باید عقلی صرف باشه یعنی اینکه ضرورتاً باید عقلی باشه نه قانونی و استقرایی مثلاً هر وقت ما دیدیم اینجوری بوده پس کلاً اینجوریه مثال دیگه اینکه باید پشت چراغ قرمز بایستیم و سبز حرکت کنیم به هیچ عنوان ضروری نیست چون اصلاً با عقل تدوین نشده بلکه ممکنه یک روزی قانون بر عکس بشه پس امکانیه نه ضروری به طور کلی عقل ملاک ماست نه تجربه و حس و استقرا

درس ۳: جهان علی و معلولی

یکی از ویژگی‌های انسان، پرسشگریه! که با سؤال «چرا» شروع می‌شه و سؤالات عمیق و عمیق‌تر می‌شه.

علت‌چی؟ چیزی که به چیز دیگری وجود می‌بخشه؛ یعنی باعث به وجود اومدن چیز دیگه می‌شه.



معلول چیه؟ چیزی که از علت به وجود اومده و علت بهش وجود بخشیده.

نکته تا علت نباشه، معلول هم به وجود نمیاد! پس همیشه اول علت بعد معلول! هیچ وقت برعکس اتفاق نمیوفته.

حالا به رابطه وجودبخشی بین علت و معلول، می‌گن رابطه علت.

تنها رابطهای وجودی و تنها رابطه وجودبخشی، رابطه علتیه.

کلمه چرا بازتابی از درک رابطه علتیه! یعنی وقتی می‌پرسی چرا فلان اتفاق افتاد؛ یعنی فهمیدی یه رابطه وجودی بینشون وجود داره. بین رابطه علت با سایر روابط تفاوت مهمی وجود داره و اونم اینکه که رابطه علت یه رابطه وجودیه! یعنی یه طرف (علت) به طرف دیگه (معلول) وجود می‌بخشه و این رو می‌گیم رابطه وجودی.

نکته اولاً این که بگیم رابطه علت یه رابطه یه طرفه‌ست، غلطه چون اصلاً رابطه یه طرفه نداره؛ فقط این که رابطه علت یه رابطه دوطرفه‌ست و تنها رابطه‌ایه که وجودیه؛ یعنی یه طرف به طرف دیگه وجود می‌بخشه.

علت از نگاه تجربه گرایان به جز هیوم به این شکله که ما به وسیله حس و تجربه بارها و بارها دیدیم که هر پدیده‌ای علتی داشته و اینجا از استدلال استقرایی استفاده می‌کنیم و تعمیمش میدیم به همه چی و می‌گیم که هر چیزی علت داره و این یک رابطه ضروریه و این رو انسان کاملاً درکش کرده از طریق حسو تجربه هم به دستش آورده و میگن مثلاً هر وقت خورشید اومد هوا هم روشن شد تا حالا شده خورشید بیاد ولی روشن نشه؟ نه! تا حالا شده روشن بشه ولی خورشید نباشه؟ نه! پس اینا همیشه با هم هستن

دیدیم هیوم علت و معلول رو قبول داره و میگه که درسته که توالی هست ولی میگه رابطه ضروری بین اینهارو یا رابطه علت و رابطه ای که بگیم بر اساس اون معلول به وجود اومده یا علت معلول رو ایجاد کرده رو به وسیله حس نمیتونیم ببینیم پس اینکه ی چیز ضروری اون وسط هست رو من با حس نمیفهمم پس نمیتونم اثباتش هم کنم باید از راه حسی دیگه به دنبال فهمیدنش باشیم حواس باشه کمه میگه ی راه حسی دیگه نه یه راه دیگه که حسی نیست چون این یارو حس گراست و چیز دیگه ای رو قبول نداره اصن

هیوم میگه درسته که هر وقت ما خورشیدو دیدیم زمین هم روشن شده ولی بایستی وجود نداره باید کجاست آخه شاید باشه ما ولی من نمیدونم شاید باشه و شاید هم نباشه به هر حال ضرورتی وجود نداره و معتقد بود ما علت واقعی و اصلی رو نمیتونیم بفهمیم ولی یه علت توهمی رو میفهمیم بر اساس قرارداد ذهنی به عبارتی دیگه هیوم میگفت تو توالی رو مبینی و بر اساس این در ذهنت تداعی علت

بنابراین از دیدگاه هیوم رابطه ضروری واقعیت ندارد بلکه صرفاً یک امر روانی و یک انعکاس ذهنی و یک تداعی ذهنی است که عامل این امر ذهنی حس و تجربه است. پس هیوم هم مثل دیگر تجربه‌گرایان درک علت را ناشی از تجربه می‌داند اما یک تفاوت مهم وجود دارد و آن این است که تجربه‌گرایان قبل از هیوم چنین علت درک شده بر اساس حس و تجربه ای را واقعی و ضروری می‌دانستند (یعنی علت را به عنوان یک رابطه واقعی ضروری می پذیرفتند) اما هیوم این علت را صرفاً امری ذهنی می‌داند و رابطه ضروری و واقعی علت را نمی‌پذیرد

پس، تا این جا فهمیدیم که رابطه علت دوطرفه‌ست و یه طرفش علت و دیگری معلوله و این رابطه وجودیه.

اما فلاسفه دوران‌های مختلف در این مورد نظرات متفاوتی دارن:

فلاسفه اروپایی:

دکارت، معتقد بود علت بدون دخالت حس و تجربه به دست میاد و از اصولیه که انسان به طور فطری اون رو درک کرده؛ البته درک طرفین رابطه علت، نیازمند حس و تجربه‌ست (یعنی برای این که علت معلول رو بشناسیم، نیازمند حس و تجربه‌ایم؛ اما برای درک رابطه‌ای که بینشون وجود داره از عقل کمک می‌گیریم و به صورت فطری با علت آشنا هستیم).

[دکارت عقل‌گرا بود] اما تجربه‌گرایان می‌گن که ما از حس و تجربه استفاده می‌کنیم و طرفین رو درک می‌کنیم (تا این جا با دکارت مشترکن) و از طریق تکرار اون وجودبخشی، به درک علت می‌رسیم.

مثلاً ما خورشید رو با حس خودمون می‌بینیم و روشن شدن زمین رو هم با حس درک می‌کنیم، حالا چون تا الان همیشه وقتی خورشید اومده زمین روشن شده، پس همیشه با اومدن خورشید زمین روشن می‌شه و این یه قانون ثابتیه که بهش می‌گیم علت.

فلاسفه مسلمان:

فلاسفه مسلمان می‌گن که علت یه رابطه عقلیه و این رابطه عقلی این جوری هم نیس که مادرزادی باشه؛ بلکه همین که ذهن انسان شکل گرفت و فهمید که دو چیز متضاد با هم جمع نمی‌شن؛ یعنی فهمید که نمی‌شه یه چیزی هم باشه و هم نباشه، اون وقت فهمید که برای این که چیزی به وجود بیاد باید یه موجود دیگه‌ای باشه که به معلول وجود بده.

حالا نمی‌شه که معلول در زمانی که نیست به خود وجود بده در نتیجه باید قبل از خود معلول، یه علتی باشه که وجودبخشی کنه؛ پس رابطه

علیت برقرار می‌شه (یعنی اول درک می‌کنه که اجتماع نقیضین محاله، بعد درک می‌کنه که نمی‌شه یه چیزی خودبه‌خود به‌وجود بیاد. این‌ها هم معتقدن که کشف علت پدید اومدن پدیده‌ها با حس اتفاق میوفته؛ اما خود رابطه علیت از طریق حس به‌دست نمیاد.

□ دواصل فرعی در رابطه با علیت:

سنخیت: یعنی هر علتی معلول خاص خودشو به‌وجود میاره و هر معلولی هم از علت خاص خودش سرچشمه می‌گیره. مثلاً آتیش می‌سوزونه و آب خنک‌کننده‌ست! برعکسش محاله که اتفاق بیوفته. نظم دقیق جهان بر همین اساسه و دانشمندان بر اساس همین اصله که به‌دنبال گسترش علم و دانش هستن.

وجوب علی: یعنی هروقت علت باشه، مطمئناً معلول هم هست! یعنی همین که علت اومد، معلول هم ایجاد می‌شه و از طرفی اگه معلول باشه، مطمئناً علتی هم در کاره!

بر اساس همین اصل، می‌گیم جهان لایتخلفه! یعنی هیچ خلاف قانونی در جهان راه نداره. مثلاً برای این که بارون بیاره، باید عواملی فراهم باشه! حالا اگه این عوامل فراهم باشن، بارون حتماً می‌باره! ولی اگه عواملش فراهم نباشه، مطمئناً بارونی هم در کار نخواهد بود.

این مثالیه برای این که اگه علت اتفاقی حاضر باشه، مطمئناً معلولش هم فراهمه.

✓ هر کس که علیت رو بپذیره، باید این اصول فرعی رو هم بپذیرفته باشه!

با پذیرش اصل علیت، به ارتباط و پیوستگی جهان پی می‌بریم.

اصل وجوب بخشی علت به معلول، به ما حتمیت و تخلف‌ناپذیری نظام هستی رو نشون میده.

اصل سنخیت هم نظم و قانون‌مندی جهان رو به ما ثابت می‌کنه.

درس ۴: کدام تصویر از جهان

تو این درس، درمورد معانی مختلف اتفاق حرف می‌زنیم.

نظرات متعددی درمورد چیستی جهان و چگونگی شکل‌گیریش مطرحه! مثلاً دموکریتوس، فیلسوف یونان باستان، معتقد بود که ماده اولیه تشکیل‌دهنده جهان یه سری ذرات کوچیک تجزیه‌ناپذیرن که در فضای نامتناهی پراکنده شدن و برخوردهایی داشتن، بر اثر این برخوردها ذراتی که هم‌اندازه و هم‌شکل بودن گرد هم اومدن و عالم طبیعت رو ساختن. یا مثلاً درمورد چگونگی پیدایش انسان یه سری از زیست‌شناسان معتقدن که بسیاری از موجودات از بین رفتن، و اون موجوداتی که به‌صورت «اتفاقی» بدنشون با زمین و عناصر زمین هماهنگ بود، باقی موندن و به‌تدریج تکامل پیدا کردن. خلاصه واژه اتفاق واژه‌ایه که هم در بین مردم عادی و هم در بین دانشمندان رواج داره.

حالا این موضوع چه ربطی به فلاسفه داره؟ خب! یکی از کارهایی که فلاسفه باید انجامش بدن اینه که بیان و درمورد مفاهیمی که رواج داره تحقیق، تعمیق و در صورت نیاز تصحیح کنن. مثلاً ابن‌سینا در مهم‌ترین کتاب فلسفی خود؛ یعنی الهیات شفا، درمورد مفاهیمی مثل شانس و دیگر کلمات حرف زده.

□ معانی اتفاق:

- ۱ اتفاق به‌معنی رخ‌دادن حوادث، در صورتی که قاعده وجوب علی زیرپا گذاشته بشه! یعنی در این معنای اتفاق، ما معتقد می‌شیم که ممکنه معلولی به‌وجود بیاد بدون این که علتش حاضر باشه! یا برعکس، ممکنه معلولی حاضر بشه بدون این که علتی براش وجود داشته باشه! (مثلاً می‌گیم انسان به‌صورت اتفاقی پا در این جهان گذاشته!)
 - ۲ اتفاق به‌معنی رخ‌دادن حوادث، در صورتی که قاعده سنخیت علی، زیر پا گذاشته بشه! یعنی در این معنا اتفاق، از هر علتی هر معلولی حاصل می‌شه؛ مثلاً می‌گیم که بستنی رو گذاشتم روی آتیش، به‌صورت اتفاقی یخ زد!
- اگه کسی به این معنای اتفاق پای‌بند باشه، نمی‌تونه نظم جهان رو تبیین کنه و اصلاً نمی‌تونه درمورد علم و پیشرفت علم حرفی بزنه.



۳) اتفاق به معنی این که جهان بی هدف آفریده شده و حرکت‌های جهان به سمت غایت خاصی پیش نمیره.

نکته این نظم به معنای کلی جهان! یعنی منظور نظم به پدیده خاصی نیست! اگر نظم خاص منظورمون باشه می‌شه اتفاق به معنای دوم (نفی سنخیت).

۴) اتفاق به معنای رخ دادن حادثه‌ای پیش‌بینی نشده! این معنای چهارم رو همه فلاسفه قبول دارن؛ اما سه معنای قبل، طرفداران و منتقدان خاص خودشو داره!

دلیل اینکه برخی افراد گمان می‌کنند ضرورت علی و معلولی گاهی نقض می‌شود این است که علت ناقصه را اشتباها تامه می‌پندارند در حالی که هنوز همه عوامل موثر که مجموع آنها علت تامه است، جمع نشده‌اند و طبیعی است که نباید معلول پدید آید. در واقع اگر از علت ناقصه معلول پدید آید اصل علیت نقض شده است و اگر از علت تامه معلول پدید نیاید اصل وجوب علی و معلولی نقض شده است و هر کدام از اینها به معنای رخ دادن اتفاق به معنای اول و نفی رابطه ضروری دو طرفه بین علت و معلول است.	
رابطه علت تامه با علت ناقصه تبیین است چون رابطه هر چیزی با زیرمجموعش تبیین نه مطلق	می‌توانیم بگوییم که اگر معلول وجود دارد پس هم علت ناقصه هست هم تامه
علت تامه شرط لازم و کافی برای پدید آمدن معلول است. علت ناقصه شرط لازم و نه کافی برای پدید آمدن معلول است. اگر علت تامه باشد، حتما همه علل ناقصه هم هستند ولی اگر علت تامه نباشد شاید یک علت ناقصه خاص باشد یا نباشد. از طرفی اگر یک علت ناقصه نباشد، حتما علت تامه نشده و معلول موجود نخواهد شد	
خدا خود علت تامه ست و اصلا محاله که علت ناقصه باشه پس اینجوری نیست که همه چی علت ناقصه داشته باشه یا اینطوری نیست که همه علت تامه ما از مجموع علل ناقصه تشکیل شده باشه خدا مثال نقضه	علت تامه شامل همه علل ناقصه ست یعنی علل ناقصه اجزای علل تامه ست و اینطور نیست که ناقصه و تامه با هم معلول رو ایجاد کنن این صددرصد غلطه چون تامه و ناقصه دو چیز مجزا نیستن

علت تامه و ناقصه:

یه زمانی هست می‌گیم الف، علت به وجود اومدن ب هست! این جا به الف می‌گیم علت تامه.

یه زمانی هست الف و ب و ج علت به وجود اومدن ب هستن! در این صورت به هر کدام از الف، ب و ج می‌گن علت ناقصه!

ولی به کل الف و ب و ج (کل این سه حرف باهم رو می‌گیم علت تامه)

نکته در مورد اتفاق به معنای سوم، سه دسته فیلسوف داریم:

الف) این دسته می‌گن جهان، دارای آفریننده خاصیه که آفرینش به عهده اوست! و این‌ها معتقدن که معنای سوم اتفاق که مستلزم اینه که آفریننده جهان رو زیر سؤال ببریم، غیرقابل پذیرشه.

ب) این‌ها به آفریننده جهان معتقد نیستن و می‌گن که این معنای اتفاق پذیرفتنی هست و این‌ها می‌گن زنجیره حوادث و فرآیندهای تکاملی جهان، امری اتفاقیه و از پیش تعیین شده نیست!

ج) این دسته عجیب! در عین این که خدا رو انکار می‌کنن، می‌خوان برای جهان غایت و هدفی هم مشخص کنن، درحالی که برای این که جهان دارای غایت و هدفی باشه، باید یه آفریننده براش مشخص کنیم؛ درحالی که این دسته می‌گن خدا نیست و در عین حال می‌گن جهان دارای نظم و غایته!

معنای چهارم اتفاق به این شکله که همه قبولش داریم؛ چون با هیچ‌یک از معانی اتفاق مختلف نیس؛ بلکه به معنای رخ دادن حوادثیه که از قبل پیش‌بینی نشده! یعنی مشکل از آگاهی اندک ماست! نه این که مثلاً قاعده وجوب علی یا سنخیت علی زیر سؤال برده شود.

درس ۵: خدا در فلسفه

ما تا این جای کار فهمیدیم که هر معلولی برای این که به وجود بیاد، نیازمند یه علت! حالا این علت برای ما انسان‌ها، خداست. در واقع، خدا می‌شه علت و ما آدم‌ها می‌شیم معلول.

تو این درس می‌خوایم در مورد علت ما انسان‌ها، یعنی خدا صحبت کنیم و نظر فلاسفه دوره‌های مختلف رو بررسی کنیم.

از طرفی، به این هم توجه داریم که خدا واجب‌الوجود بالذاته؛ یعنی وجود خداوند، از طرف خودش! از جانب خودش! کسی خدا رو ایجاد نکرده؛ اما ما انسان‌ها از اون جایی که به واسطه‌ی یه غیر «یعنی خدا» ایجاد شدیم، می‌گن واجب‌الوجود بالغير.

الف) دوره یونان باستان

این دوره، دوره‌ای بود که سقراط و افلاطون در جامعه‌ای زندگی می‌کردن که چند خداپرستی حاکم بود و حاکمان یونان، اجازه نمی‌دادن تا کسی با عقاید مشرکانه آن‌ها مخالفت کند و اگر مخالفتی رخ می‌داد اعدامش می‌کردن (مثل سقراط). مردم یونان خدایان متعددی رو می‌پرستیدن و هرکدام رو مبدأ و منشأ یکی از واقعیات و حقایق جهان می‌دونستن. مثلاً: می‌گفتن زئوس خدای آسمان و باران آپولون خدای هنر و موسیقی، آرتemis خدای عفت و خویش‌داری بود.

نکته گاهی سقراط در حرف‌هاش، از لفظ خدایان استفاده می‌کرد، این بدین معنا نیست که چند خداپرست باشه! صرفاً برای این که مردم مشرک یونان باستان زیاد خشمگین نشن و برعلیهش نجنبند، مجبور بود با ادبیات خودشون با اون‌ها حرف بزنه.

افلاطون هم از فلاسفه این دوره بود! او سعی کرد تا عقاید مشرکانه یونانیان رو اصلاح کند و در کتاب به افلاطون می‌گن ابداع‌کننده خداشناسی فلسفی!

نکته قبل از افلاطون هم در مورد خدا حرف می‌زدن؛ اما افلاطون از طریق فلسفه و در آسمان فلسفه در مورد خدا حرف زد.

افلاطون از خدا به تصویری ساخته که بسیار منطبق بر چیزیه که در ادیان صورت گرفته. خدا از منظر افلاطون نوعی هستیه با ویژگی‌های معین و روشن (یعنی خدا مشخصه و چندتا نیست). خدا پیوسته موجوده و نه می‌زاید، نه از بین می‌رود، نه چیزی را در خود راه می‌دهد، نه چیزی در او فرو می‌رود (هیچ‌کسی و هیچ‌چیزی نمی‌تونن مثل خدا باشن، خدا یگانه و بی‌همتاست).

افلاطون به خدا «مثال خیر» هم می‌گه. که این مثال خیر در حکم ذات خداست. از طرفی افلاطون به خدا «صانع» یا همون «دمیورژ» هم می‌گه؛ تا به انسان یادآوری کنه که نظم جهان از موجودی عاقل سرچشمه می‌گیره. علت این که افلاطون دو اسم برای خدا انتخاب کرده، اینه که او می‌خواست تا مثل مردم یونان (اما در ظاهر) از چند خدا حرف بزنه تا بتونه باهاشون ارتباط برقرار کنه. مثال خیر در حکم ذات خداست و دیگری در مرتبه اینه که خدا صانع. افلاطون برای این که نشون بده خدایی هست از برهان نظم کمک گرفته:

واجب الوجود بالذات

اندیشه

ارسطو در توصیفاتی که از خدا و مبدأ نخستین جهان می‌کند، از عباراتی چون شریف‌ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرک غیرمتحرک، دارای حیات، تغییرناپذیر و دارای عالی‌ترین اندیشه استفاده می‌کند.^۲ این عبارات گویای آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیرمادی، در میان آنها یک موجود را برتر می‌داند و او را مبدأ همه امور تلقی می‌کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی‌دارد. درباره عبارت‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، بیندیشید و مقصود ارسطو را از آنها توضیح دهید.

ارسطو تنها موجود غیرمادی را خدا
نمی‌دانسته بلکه معتقد بوده
موجودات متعدد غیرمادی وجود
دارند که برتریشان خداست

برهان حرکت نهایتاً یک محرک غیر متحرک را اثبات می‌کند که همان خداست (این تعبیر را با متحرک غیر محرک اشتباه نگیرید)

ارسطو

برهان‌هایی برای اثبات وجود خدا ذکر کرده که با این که جزو اولین گام‌هاست؛ اما بسیار گام محکمی برداشته.

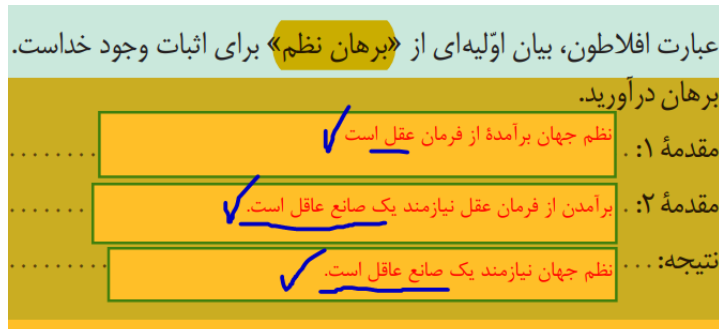
برهان‌هاش:

۱) برهان درجات کمال:

می‌گه هر جا که حرف از خوب‌تر و بهتر باشه، مطمئناً خوب‌ترینی هم هست که اون خوب‌ترین ملاک و معیار ماست و هرچی به اون

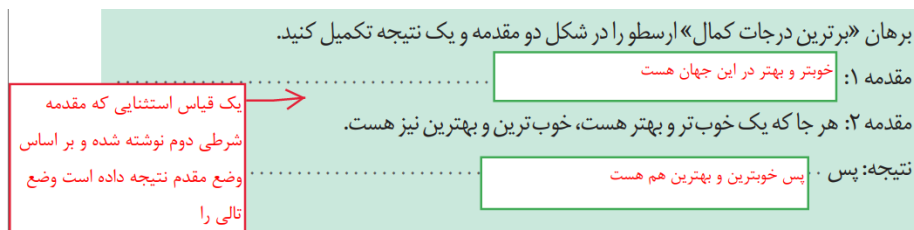


خوب‌ترین نزدیک‌تر باشه، می‌گیم بهتره و هرچی از اون بهترین دورتر باشه می‌گیم بدتره!
✓ در این برهان اون خوب مطلق، «خداست».



۲ برهان مشهور ارسطو: «برهان حرکت»

ارسطو مثل هراکلیتوس معتقد بود که جهان دارای حرکتی است اما هر چیزی که دارای حرکت باشد، باید به محرکی داشته باشد تا اون چیز رو به حرکت دربیاره (به عبارتی، حرکت هیچ‌وقت ذاتی نمی‌شه! همیشه باید از طرف بیرون تزریق بشه).
ارسطو میگفت که جهان در حال حرکتی و هر چیزی که حرکت داشته باشه، نیازمند به محرکه! اون محرک اصلی که هیچ نیازی به محرک دیگری نداره، خداست!
به عبارتی در این برهان، ما میایم به محرک غیر متحرک رو اثبات می‌کنیم!



دوره جدید اروپا

تو این دوره، همون جوری که در مورد معرفت‌شناسی به دو دسته تقسیم شدن، در مورد وجود خدا هم به دو دسته تقسیم شدن که ریشه در مباحث معرفت‌شناسی داشته.
این‌جا به دو گروه عقل‌گرا (مثل دکارت و کانت و...) و تجربه‌گرا (مثل جان لاک و فرانسیس بیکن و...) تبدیل شدن. البته در بین تجربه‌گرایان به فردی هم بود که نظرش خیلی متفاوت‌تر از بقیه بود به نام نظریه هیوم!
نظر دکارت: دکارت عقل‌گرا بود و می‌گفت من مادی و محدود، از خدای نامحدود به تصور در ذهنم دارم! که این تصور نمی‌تونه از خودم باشه! من که خودم به موجود نامتناهی رو ندیدم پس چه جوری تصورش رو در ذهنم دارم؟
پس به موجود نامتناهی این تصور رو در ذهن من قرار داده ... پس خدایی هست!

دکارت نمی‌گه به تصور نامتناهی داره! اصن خود تصور متناهی؛ ولی محتوای تصور، نامتناهی.

دکارت، از تصور به موجود نامتناهی به وجود به موجود نامتناهی رسید! نه برعکس.

بیان دکارت در اثبات وجود خدا را در قالب یک استدلال بیان کنید.

مقدمه ۱: تصور نامتناهی داریم پس: «کسی هست (الف) که قادر به ایجاد تصور از نامتناهی (ب) است» (بعضی الف ب است)

مقدمه ۲: موجود متناهی نمی‌تواند تصویری از موجود نامتناهی بیافریند پس: «هر قادر به ایجاد تصور از نامتناهی (ب)، نامتناهی (ج) است» (هر ب ج است)

نتیجه: ... است

نتیجه: بعضی الف ج است: کسی هست که نامتناهی است (موجود نامتناهی داریم)

❑ دیوید هیوم:

دیوید، تجربه‌گرا بود؛ ولی نظرش با بقیه تجربه‌گرایان متفاوت بود! این داداشمون می‌گفت که اولاً هر نظری صرفاً مبتنی بر عقل باشه، معتبر نیست! بلکه باید همراه با حس و تجربه باشه! بنابراین با نظر دکارت و سایر فلاسفه عقل‌گرا مخالف بود. می‌گفت تنها برهان معتبری که وجود داره برای اثبات وجود خدا، برهان نظم! (حالا چرا؟ چون برهان نظم مبتنی بر حس و تجربه‌س.) که اون برهان نظم هم صرفاً به ناظم رو اثبات می‌کنه نه به واجب‌الوجود بالذات رو!

❑ کانت:

برای اثبات وجود خدا، راهی متفاوت با بقیه دنبال کرد و هدفش اثبات وجود خدا از جهت اخلاق و وظایف اخلاقی بود:

- ۱ انسان دارای وجدان اخلاقیه که او رو به سمت عمل خیر اخلاقی سوق می‌ده.
- ۲ این توجه به وجدان اخلاقی، در جایی معنا می‌ده که انسان دارای اراده و اختیار باشه.
- ۳ این اراده و اختیار ویژگی نفس، نه ویژگی جسم! پس انسان دارای نفس.
- ۴ برای این‌که این نفس به سعادت و خوشبختی برسه، باید به جهانی ماورای طبیعت برسه که این جهان ماورای طبیعت توسط خدا باید ایجاد بشه [پس خدا موجوده].

نکته حواست باشه که کانت، هم مثل دکارت خدا رو اثبات کرد؛ ولی روش اثبات کانت با دکارت فرق می‌کنه.

نکته دکارت معتقد بود که وجود خدا رو به صورت فطری پذیرفتیم.

نکته کانت، وجود خدا رو اثبات نکرد؛ بلکه نیاز انسان به وجود خدا رو مورد بررسی قرار داد و گفت که اگه خدا نباشه، انسان هم نمی‌تونه به زندگی اجتماعی برسه!

زندگی معنادار، اون زندگی‌ایه که دارای هدف و مقصود مشخصی باشه! یعنی مثلاً من بدونم که قراره در آینده چی کارکنم و به چه هدفی برسم. دکارت و کانت که خدا رو قبول داشتن و هر کدوم با روشی متفاوت به وجود خدا رسیدن؛ اما اون دسته از فلاسفه اروپایی که به وجود خدا معتقد نبودن، مشکلاتی رو از جهت معناداری زندگی تجربه کردن! مثلاً دچار یه خلاء معنوی شدن.
 ✓ بالاخره وقتی از نظر معنویات کسی به چیزی پایبند نباشه، دچار یه پوچی می‌شه و این پوچی می‌تونه فرد رو به سمت بحران‌های روحی و مسائلی مثل خودکشی سوق بده.

این سینا از امتناع تسلسل علل نامتناهی استفاده نکرد ولی این بدان معنا نیست که او این امتناع را قبول ندارد. بلکه او این امتناع را طبق همان برهان اسد و اخصر فارابی قبول دارد ولی برهانی برای اثبات خدا ارائه کرده که این مقدمه را لازم ندارد. چرا که حتی اگر تعداد ممکنات بی‌نهایت هم باشد (بر فرض محال) باز هم مجموعه این بی‌نهایت ممکن خودش ممکن الوجود است و نیاز به یک عاملی خارج از مجموعه ممکنات دارد تا به آن وجوب وجود دهد و این عامل چون خارج مجموعه ممکنات است و اثربخش است پس موجود است و ممتنع الوجود نیست و لذا واجب الوجود بالذات است

- ۱ اگر چه فیلسوفانی که فقط حس و تجربه را راه رسیدن به معرفت و شناخت می‌دانند دلایل اندکی برای اثبات وجود خدا بیان کردند، اما منکر خدا نشده و بر ضرورت وجود او تأکید کرده‌اند.
- ۲ علت این عدم انکار، احساس نیاز درونی انسان به خداست. احساس وجود خدا به زندگی انسان معنایی برتر می‌دهد.
- ۳ اگر جریان تجربه‌گرایی در میان فیلسوفان اروپایی غلبه پیدا نمی‌کرد و راه شناخت حقایق منحصر در تجربه نمی‌شد، آنان می‌توانستند دلایل بیشتری بر وجود خدا بیابند.
- ۴ درست است که انسان نیاز به خدا را در درون خود می‌یابد و می‌داند که زندگی بدون خدا بی‌معنا و بی‌هدف است، اما اگر این نیاز را با اثبات عقلی خدا همراه کند، جایگاه خدا در زندگی وی مستحکم و پایدار می‌شود.

در این زمان، یه عده از فلاسفه نوظهور مثل کرکگور، ویلیام جیمز و هانری برگسون که تجربه‌گرا بودن؛ ولی در عین حال به معنویات هم توجه می‌کردن وجود داشتن.

این دسته، برای رهایی از بحران معنوی و خلاء معنوی‌ای که ایجاد شده بود از تجربه‌های معنوی و عشق و عرفان کمک گرفتند.



نکته ویلیام جیمز گفته که «من معتقدم دلیل وجود خدا عمدتاً در تجربه‌های درونی و شخصی ما نهفته‌ست.»

مثلاً وقتی ما با خدا عبادت می‌کنیم (عبادت کردن به تجربه شخصی)، به حسی بهمون دست می‌ده که وقتی عبادتمون تموم می‌شه، از اون حس تهی می‌شیم!

کرگور هم معتقد که ایمان به هدیه الهیه و خدا به کسی این هدیه رو می‌ده که شایستگی‌ش رو داشته باشه.

کاتینگهام هم معتقد که قبول خدا زندگی ما رو در بستری قرار می‌ده که زندگی‌مونو با ارزش می‌کنه و این امید رو بهمون می‌ده که به جای این که احساس کنیم در جهان بیگانه‌ای گرفتار شدیم، خدا رو پناه‌گاهی بباییم.

درس ۶: خدا در فلسفه (۲)

در دوره اسلامی، فلاسفه‌ای بودن که به مسئله وجود خدا توجه زیادی داشتن. سهروردی یکی از فیلسوفان دوران اسلامی معتقد ما در دوره کیانیان، افرادی بودن که علاوه بر حکمت (فلسفه) با عرفان هم آشنا بودن و خدا رو نور می‌دونستن که با پرتوافشانی و اشراق، دیگر موجودات رو به وجود آوردن این‌ها به خدا نورالانوار می‌گفتن.

تو این درس می‌خوایم نظر فلاسفه دوران اسلامی رو درمورد خدا بدونیم.

نکته‌ای که قبل از ورود به نظرات فلاسفه مسلمان باید بهت بگم اینه که نظر به فیلسوف حالا چه مسلمان، چه مسیحی، یا پیرو هر دین دیگه‌ای، تا زمانی فلسفه که مطابق با عقل و منطق باشه و از استدلال استفاده کنه.

اگر این شرط رو رعایت کنه، هر دین و مسلکی داشته باشه، بهش فیلسوف می‌گیم. پس فیلسوف کسی نیست که دین نداشته باشه یا صرفاً پیرو به مسلک خاص باشه! بلکه کسیه که با عقل و استدلال فلسفی درمورد نظرش، دلیل و دلیل‌آوری کنه.

برهان‌های فلاسفه مسلمان بر طبق عقله! یعنی همگی معتقدن که می‌شه خدا رو به وسیله عقل اثبات کرد.

فارابی: نظریه ارسطو رو پذیرفت و از طرفی هم استدلال خودش مبتنی بر محال بودن تسلسل علل نامتناهی بود.

تسلسل علل نامتناهی: اولاً کاملاً از نظر عقلی محاله. چرا؟ چون برای ایجادیه معلول، باید علتی حاضر باشه. اگر این علت خودش معلول باشه و نیازمند به علت دیگری باشه، و خود اون علت دوم، معلول باشه و باز نیازمند علت دیگری باشه و این تسلسل و این زنجیره و این سلسله تا بی‌نهایت بخواد ادامه پیدا کنه، امری محاله! چون باید به به جایی ختم بشه تا اون پدیده ایجاد بشه.

فارابی برهانی ارائه داد که مبتنی بر این قاعده عقلی بود.

نکته فارابی، نظریه‌ش منطبق بر این قاعده بود، نه این که کاملاً مطابق با این نظریه باشه.

حالا قدم‌هایی که باید برای برهان فارابی برداریم:

۱ در اطراف ما پدیده‌هایی موجود هستن که وجودشون از خودشون نیست؛ بلکه از جانب به موجود دیگه خلق شدن.

۲ هر چیزی که وجودش از خودش نباشه، نیازمند به علتی که اون رو به وجود بیاره.

۳ اگه این علت، خودش معلول باشه و نیازمند علت باشه و علتی هم باز معلول باشه و دوباره علتی علت باز معلول باشه، این سلسله تا بی‌نهایت طی می‌شه و نتیجه‌ش اینه که دیگه نوبت به معلولی که پیش روی ماست، نمی‌رسه که بخواد به وجود بیاد، در نتیجه این سلسله «تسلسل علل نامتناهی نامیده می‌شه» و عقلاً محاله و سلسله این خلق شدن، به خدایی منتهی می‌شه که واجب‌الوجود بالذاته.

نکته برتراند راسل به اشتباهی رو در درک رابطه علتی مرتکب شد و اون اشتباه این‌جا بود که می‌گفت هر چیزی به علت نیازمنده! در حالی که درستش اینه که هر معلولی به علت نیاز داره نه هر چیزی!

حالا در ادامه راسل، می‌گفت اگه هم خدا رو استثنا از داشتن علت بگیریم، چرا زمین رو استثنا ندونیم؟ یعنی اصلاً چه کاریه که برای ایجاد زمین ما نیازمند علت باشیم؟ می‌تونیم این‌جوری بگیم که زمین خودش خودش به وجود آورده و واجب‌الوجود باذاته. در حالی که همون‌طور که گفته شد اشتباه راسل این‌جا بود که هر چیزی نیازمند علت نیست؛ بلکه هر معلولی نیازمند علت.

استدلال ابن‌سینا:

با استدلال فارابی موافق بود؛ اما تلاش کرد تا برهانی کامل‌تر و دقیق‌تر ارائه کنه.

❑ گام‌های استدلال ابن‌سینا:

۱ وقتی به موجودات جهان نگاه می‌کنیم، می‌فهمیم که بین وجود و عدمشون یه تساوی برقراره؛ یعنی هم می‌تونستن باشن و هم می‌تونستن که نباشن (ممکن‌الوجود بالذات هستن).

۲ ممکن‌الوجود بالذات برای ایجادشدن و هست‌شدن، نیازمند علتی هستن که اون رو به‌وجود بیارن به عبارتی، هر ممکن‌الوجود بالذاتی برای این‌که به وجود بیاد، نیازمند یه واجب‌الوجود بالذاته که بهش وجود بده.

معیار فلسفی بودن امر و موضوعی در کتاب اینه که بیان و دفاع ما از ان عقیده فلسفی و عقلانی باشه همینو بس حتی اینکه بر اساس عقل و فلسفه اون رو پذیرفته باشیم هم ملاک فلسفی بودن نیست

بحث متصل بودن فقیر به یک موجود غنی بالذات به این معنی نیست که همین که متصل شد دیگه کلاً نیاز برطرف میشه و از فقیر بودن خارج میشه بلکه بدین معنیست که در آن لخطه نیازش برطرف می‌شود و گر نه همچنان فقیر بالذاته

هم دیدگاه فارابی هم دیدگاه ابن‌سینا و هم دیدگاه ملاصدرا در باب اثبات وجود خدا مقدمه اولشون اینه: موجودی داریم که وجودش از خودش نیست

پیام اصلی ابن‌سینا و پیروان او: موجودات جهان برحسب ذات خود ممکن‌الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب‌الوجود بالغیرند؛ یعنی از «واجب‌الوجود بالذات» نشئت گرفته‌اند.

یعنی: ذات همما،

۳ پس این جهان یه واجب‌الوجود بالذات داره که باعث ایجادشدن این پدیده‌ها شده! و اون واجب‌الوجود بالذات خداست. پس خدا هست: ابن‌سینا از این‌جا به این نتیجه رسید که واجب‌الوجود به دو دسته تقسیم می‌شه: ۱ بالذات ۲ بالغیر

✓ به این برهان ابن‌سینا می‌گیم برهان وجوب و امکان.

✓ توماس آکویناس از این نظریه در برهان اثبات وجود خدا در نظریه خودش کمک گرفته و در جهان اسلام هم طرفدارانی رو مثل بهمنیار و میرداماد و شیخ بهایی داشته و از این نظریه استفاده کردن.

نکته خود ابن‌سینا نامی برای برهانش نداشت! یعنی ابن‌سینا نگفت که اسم برهانم برهان وجوب و امکان باشه؛ بلکه بعداً این اسم رو برای برهانش گذاشتن. نظر ملاصدرا (صدرالمতالیهین) [امکان فقری / فقر وجودی]

این فیلسوف، نظر ابن‌سینا رو ارتقا داد و گفت که همه موجودات غیر خدا، عین وابستگی و نیاز هستن و خدا تنها موجودیه که بی‌نیاز و غنیه.

❑ قدم‌های برهان ملاصدرا

- ۱ به موجودات اطرافمون که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که وجودشون عین نیاز و وابستگیه (یعنی همه‌شون وابستن)
 - ۲ موجودات وابسته باید به موجودی متصل بشن که خودش غنی باشه، و نیازی به غیر نداشته باشه تا اون‌ها رو ایجاد کنه.
 - ۳ پس موجودات این جهان وابسته به موجودی بی‌نیاز هستن (خدا) که نیاز موجودات وابسته رو بر طرف می‌کنه.
- ✓ از نظر ملاصدرا وجود دو نوعه: وجود بی‌نیاز غیروابسته (یعنی خدا) و وجود نیازمند و وابسته (مثل انسان و گیاهان و ..)

❑ معناداری حیات از نظر فلاسفه مسلمان:

فلاسفه مسلمون، در کنار اثبات وجود خدا به معناداری زندگی بشر هم توجه می‌کنن. این دسته از فلاسفه معتقدن که پذیرش وجود خدا و تأثیرش بر معنای زندگی ما مثل پذیرش وجود آب و سیراب‌شدن ما از آبه! یعنی تو می‌پذیری که آب وجود داره و بعد از آب استفاده می‌کنی و درنهایت سیراب می‌شی! قضیه خدا هم همینه.

اول باید خدا رو با روش عقلی و فلسفی بپذیریم، بعد باهاش ارتباط معنایی برقرار کنیم تا زندگی‌مون معنادار بشه. فیلسوف الهی معتقد که پذیرش وجود خدا با صفاتی که داره باعث می‌شه زندگی‌مون این مؤلفه‌ها رو داشته باشه.

۱ جهان غایت‌مند باشه ۲ انسان رو موجودی هدفمند بدون ۳ برای انسان گرایشی به خیرات قائل بشه ۴ آرمان‌های مقدس و ماورای طبیعت رو معتبر بدون ۵ در برابر یه موجود متعالی احساس مسئولیت کنه.



نکته پذیرش خدا با صفاتی که داره (مثلاً رحیم بودن و رزاق بودن و) باعث می‌شه تا زندگیمون معنادار بشه! یعنی اگه بگن پذیرش خدا (و به صفاتش اشاره نکنن) باعث معناداری زندگی نمی‌شه (بر اساس متن کتاب).

ابن‌سینا در مورد عشق در کتابش گفته «هر یک از ممکنات بر حسب فطرت به خوبی‌ها گرایش و از بدی‌ها گریزان هستند همین اشتیاق ذاتی که سبب بقای موجوداته رو عشق می‌نامیم.»
این جمله بالا نشون میده که عشق صرفاً به انسان مربوط نیست؛ بلکه هر موجودی بهره‌مند از جاذبه عشق الهیه.

درس ۷: عقل در فلسفه ۱

مفهوم دین مارو یاد ایمان میندازه
مفهوم عرفان مارو یاد شهود و عشق میندازه.
مفهوم فلسفه هم با عقل و عقلانیت گره خورده.
تو این درس می‌خوایم در مورد عقل حرف بزنیم و ببینیم که منظور فلاسفه از عقل دقیقاً چیه؟
ما دو منظور در رابطه با عقل می‌تونیم داشته باشیم:

۱ عقل به عنوان دستگاه تفکر و تعقل:

این معنا از عقل همون ابزار شناخته که بیشترین همکاری رو با سایر اجزای شناخت داره.
این عقل بهمون می‌گه کدوم کار خوبه و کدوم کار بده [مثل یه راهنما]
فلاسفه معتقدند که این ابزار از کودکی وجود داشته، منتها به صورت بالقوه، برای بالفعل کردنش با تربیت و تمرین به شکوفایی و فعلیت می‌رسد و کودک توانایی استدلال و تفکر را به دست می‌آورد، اگر تربیت عقلانی و خوبی صورت نگیره عقل نمی‌تونه توانایی لازم رو به دست بیاره، در نتیجه فرد نمی‌تونه خوب رو از بد تشخیص بده.
✓ تفاوت عقل عملی و عقل نظری در اینکه عقل عملی در مورد مسائل اخلاقی و اعمالی که قابلیت تشویق و تنبیه رو دارند هست.
دومین کاربرد عقل در نزد فلاسفه عقل به عنوان یه موجود متعالیه که در این معنا یه موجود ماورای طبیعتیه که از قید زمان و مکان نیست و از ماده و جسم هم مستثناست (مثل روح).
ویژگی مهم عقل در معنای موجود متعالی اینه که این موجودات برای درک حقایق نیاز به عقل و استدلال ندارند؛ بلکه خود حقایق را شهود می‌کنند.

نکته این موجودات متعالی، هیچ نیازی به استدلال و مفهوم ندارن، چون برای درک حقایق، شهود می‌کنن.

حالا می‌ریم سراغ نظرات فلاسفه دوران‌های مختلف در مورد کاربردهای عقل:

دوره یونان باستان

هراکلیتوس که از فلاسفه قبل از سقراطه از حقیقتی به نام لوگوس سخن می‌گه که هم به معنی یه موجود متعالی و هم به معنی نطق و سخن و کلمه است.

ارسطو که از فلاسفه دوران یونان باستانه در مورد عقل معتقده که عقل به عنوان یه قوه استدلاله و توضیح داده که قوه عقل بر اساس کارکردی که داره به دو جنبه تقسیم می‌شه، به عبارتی، ما یه عقل داریم اما دارای دو جنبه و دو کارکرد که از دو جهت تقسیم‌بندی می‌شه. عقل نظری که در مورد هست و نیست‌ها نظر می‌ده و عقل عملی که در مورد باید‌ها و نبایدها و اعمال اختیاری انسان صحبت می‌کنه.

عقل در این دوره، بعد از رنسانس تا به حال تحولات متعددی را پشت سر گذاشته و عمده دعوها و نزاع در بحث عقل در اروپا بر اساس حدود توانایی‌های عقل بوده است. در دوره اول حاکمیت کلیسا، طی قرن‌های سوم تا نهم بزرگان کلیسا معتقد بودند که عقل امری شیطانی و عامل تضعیف ایمان است و ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایسته.

در دوره دوم حاکمیت کلیسایی؛ یعنی طی قرن‌های دهم تا سیزدهم فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر کتاب‌های ابن‌سینا و سایر فلاسفه مسلمان قرار گرفتند و از اون‌جا بود که عقل یواش یواش جای دین را گرفت.

نکته در دوره اول حاکمیت کلیسا یعنی طی قرن‌های سوم تا نهم اندیشه‌های دینی برتری داشتند بر عقل؛ اما طی قرن‌های دهم تا سیزدهم عقل بر اندیشه‌های دینی برتری گرفت و دین مسیحیت را به گوشه‌ای از زندگی اروپاییان برد.

از نظر فرانسیس بیکن، ما باید نگاه گذشتگان به عقل رو کنار بگذاریم و از بت‌هایی که فلاسفه قدیم؛ یعنی همین عقل‌ها ساخته بودند و باعث محصور شدن علم تجربی در خرافات شده بودند، فاصله بگیریم و بیش از پیش بر تجربه توجه کنیم تا سبب گسترش علم تجربی شویم. دیوید هیوم هم معتقد بود تنها راه رسیدن انسان به دانش و معرفت تجربه است و کاملاً از عقل‌گرایان جدا شد. دکارت به همه توانایی‌های عقل (مثل عقل محض و...) توجه کرد و معتقد بود که عقل انسان می‌تونه به سری پدیده‌هایی رو که ما به صورت حسی و تجربی نمی‌تونیم درک کنیم مثل وجود خدا و نفس مجرد و اختیار را اثبات کنه. دکارت صرفاً از عقل به عنوان یه ابزار شناخت معرفی کرد؛ نه به عنوان یه موجود متعالی. از طرفی آگوست کنت معتقد بود کار عقل در فلسفه، صرفاً ذهنیه و ناظر به واقعیت نیست و ساخته ذهن ماست. از نظر او زمانی عقل ما را به شناخت و واقعیت‌ها می‌رسونه که با تجربه ترکیب بشه و ما رو به واقعیت‌ها برسونه و الا صرفاً ساخته ذهنه و و شامل تداعیات ذهنیه.

نکته دکارت می‌گفت عقل، صرفاً به معنای ابزار شناخته! نه یه موجود متعالی.

به نکته رو حواست باشه که درسته که آگوست کنت می‌گفت عقل صرفاً ذهنیه و مطابق واقع نیست ولی منظورش عقل محض بوده یعنی عقل با تجربه دیگه میشه مطابق واقع و به نکته دیگه هم این که نمی‌گفت عقل کلاً به درد نمی‌خوره چون در ریاضی که علمی نظری و ذهنیه بوده ارزش استفاده میکنن پس عقل محض در فلسفه رو نمی‌پذیره ولی عقل تجربی رو می‌پذیره و از طرفی هم میگه عقل در علوم ذهنی مثل ریاضی به ما کمک میکنه

چون عقل به دو دسته نظری و عملی تقسیم میشه پس علم هم متناسب باهاش به نظری و عملی تقسیم میشه نه برعکس و حواست باشه ما دو نوع عقل نداریم بلکه کارکرد هاشون با هم فرق میکنه ما یه عقل داریم گاهی همین عقل رو برای توصیف و هست و نیست‌ها استفاده میکنیم میشه عقل نظری یا اگر از همین عقل برای باید و نباید و تجویز استفاده کنیم میشه عقل عملی پس ما دو نوع عقل نداریم

دکارت تمام توانایی‌های عقل رو قبول داشت نه تمام کاربرد های عقل رو توانایی‌های عقل یعنی تجربه تعقل محض و بدیهیات عقلی اما کاربردهای عقل یعنی ۲ تا چیز : عقل استدلالی و ابزاری و عقل غیرمادی دکارت میگفت تمام توانایی‌های عقل رو قبول داشته نه تمام کاربرد های عقل رو چون او صرفاً از عقل، به عنوان دستگاه تعقل، یاد کرده

در مورد لوگوس هرآکلیتوس باید بهت بگم که هم میتونه یه موجود متعالی باشه هم نطقو سخنو کلمه یعنی هردو معنی رو میده ولی اینجوری که باهم ترکیب شدن هرآکلیتوس میشه نطق و سخن و کلمه در واقع در مرتبه ظهور و نشانه اون موجود متعالی هستن البته حواست باشه که وقتی میگیم لفظو سخنو کلمه منظور لزوماً همون سخن نیست که از دهان کسی بیرون بیاد بلکه منظور هر چیزی که از درون کسی بیرون بیاد و نماینده درونش باشه کسی که از حقیقتی ب اسم لوگوس نام میره اون رو عقل استدلالی نمیدونه بلکه موجودی برتر میدونه و نطق و سخن و کلمه ولی در عین حال به هر دو معنای عقل توجه داشته اما وقتی میگه لوگوس تو حواست باشه منظور عقل استدلالی نیست منظور خداست یا نطق و سخنو کلمه

درس ۸: عقل در فلسفه ۲

در دوره اسلامی از عقل هم به عنوان یه موجود متعالی و هم به عنوان یه دستگاه تعقل و تفکر اهمیت می‌دادند. در دوره ساسانیان توجه به عقل کاهش پیدا کرد و تفکرات غیرعقلانی و خرافات گسترش یافتن. در دوره اسلامی به دلایلی مثل دعوت قرآن کریم و سخنان پیامبر و عترت گرامی ایشان به توجه به عقل و عقل‌گرایی توجه به عقلانیت در ایران بسیار زیاد بود. از طرفی، کمتر کسی و شخصیتی رو می‌تونیم در تاریخ اسلام مشاهده کنیم که درمورد عقل سخن نگفته باشه. در ایران اسلامی کمتر با عقل مخالفت شد، اما دو شکل از مخالفت در کشور ایران به صورت خیلی ضعیف با عقل صورت گرفت. صورت اول به روش این بود که می‌گفتند خود عقل به‌خودی‌خود، خوبه و می‌تونه ما رو به شناخت برسونه؛ اما مشکلی که داره اینه که عقل نمی‌تونه درمورد مسائل دینی و معارف اسلامی صحبت کنه. دسته دوم مخالفت با فلسفه تحت عنوان دستاورد یونانی و غیراسلامی. در جواب این، بسیاری از فلاسفه معتقدند که فلسفه و به‌طور کلی جهان فلسفه، ربطی به این نداره که فیلسوف مربوط به کدوم مسلک باشه؛ چه دینی رو داشته باشه؛ از کدوم کشور باشه؛ بلکه صرفاً همین که به زبان فلسفه یعنی با استدلال و منطق سخن بگه وارد آسمان فلسفه شده و ما باید به سخنانش گوش بدیم و این موضوع که فلسفه و منطق دستاورد یونانی و غیراسلامی پذیرفته شده نیست.



هم دسته اول مخالفت‌ها و هم دسته دوم مخالفت‌ها بسیار کم‌رنگ بوده و همچنین هر دو به روش غیرمستقیم و غیرصریح بوده.

فلاسفه مسلمان در مورد عقل به معنای موجود متعالی:

اینجا درباره عقل به عنوان موجودی متعالی، دقیق‌تر و روشن‌تر صحبت کردن. فلاسفه مسلمان معتقدند که ما علاوه بر عالم طبیعت به عالم ماورای طبیعت داریم به نام عالم عقول که از عقل‌های متفاوتی ساخته شده که اسم هر یک از این عقل‌ها به عدد عقل اول عقل دوم و الی آخر، که عقل اول عقل دوم رو، عقل سوم عقل چهارم و الی آخر رو می‌سازد. فیض خداوند هم برای رسیدن به سایر عوالم از این عقول می‌گذرد. عقل آدمی هم پرتوی از همین عالم عقوله، که البته یکی از این موجودات ماورای طبیعی به نام عقل فعال عامل فیض‌رسانی به عقل آدمی؛ یعنی انسان عقلش برای این که چیزی را درک کند و بفهمد باید درک به واسطه به مدد عقل فعال باشد. درواقع، عقل فعال باعث می‌شود عقل آدمی به شناخت برسد؛ اما خود درک کردن حقایق استدلال‌آوری و ورود به مسائل فلسفی توسط عقل انسان صورت می‌گیرد؛ اما به مدد و به واسطه عقل فعال.

در مقام تشبیه مقام و منزلت عقل فعال نسبت به عقل انسان مثل آفتاب به چشم نورافشانی می‌کند که چشم انسان ببیند عقل فعال هم به همین شکله.

فلاسفه مسلمان در مورد عقل در جایگاه دستگاه و ابزار تعقل و تفکر معتقدند که عقل روش‌هایی مثل استدلال تجربی (یعنی همون شناخت تجربی همکاری حس و عقل)، تمثیل، برهان عقلی و... دارد که هر کدام در جای خود معتبره. نظر فلاسفه مسلمان درباره عقل به عنوان دستگاه تعقل:

به این شکله که معتقدن عقل توانایی‌هایی مثل عقل محض، شناخت تجربی، تمثیل و... رو دارد که هر کدام در جای خود معتبره. فارابی و ابن‌سینا می‌گن ما در بدو تولد، عقل بالقوه داریم و باید با تربیت عقلانی به فعلیت برسونیمش

مراحل عقل آدمی:

عقل هیولانی یا بالقوه که صرفاً استعداد و آمادگی درک معقولات رو دارد و نمی‌تونه چیزی رو بفهمد. عقل بالملکه که صرفاً مفاهیم بدیهی رو می‌فهمد.

عقل بالملکه صرفاً بدیهیات رو می‌فهمد، اگه بگیم موضوعات ساده رو می‌فهمد غلطه! «بدیهیات» با «ساده» فرق می‌کنه. درک این که یه چیزی با خودش جمع نمی‌شه (امتناع اجتماع نقیضین) در این مرحله درک می‌شه.

عقل بالفعل یعنی عقل به شکوفایی رسیده و با تمرین و تکرار چیزهایی رو فهمیده. عقل بالمستفاد که در این مرحله عقل در یه زمینه خاص به درجه استادی رسیده و کاملاً مسلطه.

نظر عموم فلاسفه مسلمون در رابطه با دین و فلسفه:

۱ پذیرش هر دینی نیازمند استدلال عقلیه، البته نیاز نیست تا هر فردی تا حد یه فیلسوف قدرتمند، استدلال‌آوری کنه؛ بلکه هر فردی به اندازه تواناییش.

۲ عقل بهترین ابزار برای درک آیات قرآنه، به همین دلیل ملاصدرا و علامه طباطبایی و... کتاب‌های بسیاری درباره تفسیر قرآن نوشتن.

۳ فلاسفه مسلمان با این که اساس پذیرش هر اعتقادی رو استدلال عقلی میدونن؛ اما راه شناخت حقایق رو صرفاً به عقل محدود نمی‌کنن. اونا به شهود و وحی هم توجه می‌کنن و وحی رو عالی‌ترین درجه شهود می‌دونن که مختص پیامبرانه.



از نظر فلاسفه مسلمان هر سه ابزار عقل و شهود و وحی ما رو به شناخت واحد می‌رسونن و تأیید کننده همدیگه هستن گرچه که راه‌هاشون باهم فرق داره؛ اما گاهی ما به دلیل اشتباهاتی که مرتکب می‌شیم، فکر می‌کنیم که بین عقل و وحی تعارضاتی وجود داره. درحالی که اشتباه می‌کنیم و حقایق عقلی و وحیانی کاملاً بر هم منطبق هستن و ما باید تلاشمونو زیاد کنیم و از دانش دیگران هم بهره ببریم تا گمان تعارض رو در بین یافته‌های عقلی و دستاوردهای وحیانی برطرف کنیم.

درس ۹: آغاز فلسفه در جهان اسلام

از ۱۳ قرن پیش اسلام وارد ایران شد. گسترش اسلام در ایران، نتیجه حیات عقلی بود که این حیات عقلی باعث شد تا حیات علمی به وجود بیاد و یکی از شاخه‌های حیات علمی، حیات فلسفه.



پس: حیات عقلی حیات علمی یکی از شاخه‌های حیات علمی فلسفی

اولین فیلسوف مشهور مسلمان ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی حدود ۲۷۰ کتاب ازش به یادگار مونده. داستان این سه حیات رو بیا برات توضیح بدم: وقتی در جامعه و بین مردم توجه به عقل اتفاق بیوفته و بسیاری از مردم به عقل و عقلانیت توجه کنن، حیات عقلی به وجود میاد.

همین جا واپسا.

حیات عقلی مثل زمین برای رشد علم و دانشه! یعنی زمینه فراهم می‌شه تا حیات علمی گسترش پیدا کنه.

حیات علمی چیه؟ در نتیجه توجه به عقل و عقلانیت، علوم مختلف گسترش پیدا می‌کنن و به این گسترش، می‌گیم حیات علمی. یکی از شاخه‌ها و زیرمجموعه‌های حیات علمی، حیات فلسفه! یعنی ملت توجه‌شون می‌ره به سمت حیات فلسفی.

زمینه‌های رشد فلسفه:

زمینه اول: دعوت قرآن و پیامبر به عقل و عقلانیت: دعوت پیامبر و قرآن به عقلانیت باعث رواج حیات عقلی شد و زمینه فراهم شد تا حیات علمی رشد کنه. در این دوره بسیاری از مردم وارد علوم شدن و برخی از عوامل زمینه‌ساز که در قرآن و گفتار رسول خدا مشاهده می‌شه:

۱ ارزش قائل شدن برای اصل اندیشه‌ورزی

۲ تکریم علم به عنوان ثمره خردورزی

۳ تکریم و احترام به عالمان و اندیشمندان

۴ طرح مباحث علمی و عقلی

۵ مذمت پیوسته نادانی به طوری که در جامعه تبدیل به یه ویژگی منفی و پست تلقی شد.

۶ دعوت به یادگیری علم تمدن‌های دیگه

زمینه دوم: گسترش مباحث اعتقادی

مباحث و مسائل اعتقادی مثل بحث اثبات وجود خدا و معاد و این مسائل که در زمان پیامبر مطرح می‌شد، بسیاری‌شون از جنس فلسفه بود؛ یعنی برای این که درموردشون حرف بزنیم، باید به زبان عقل عادت کنیم و این مباحث از همون زمان پیامبر مطرح شد و به سرعت هم گسترش پیدا کرد. این حیات عقلی، بعد از دو قرن منجر به حیات فلسفی شد.

زمینه سوم: نهضت ترجمه متون

از قرن دو آغاز شد و شروع کردیم به ارتباط برقرار کردن و ترجمه و استفاده از دستاوردهای تمدن‌های دیگه و البته این ترجمه کردن صرفاً محدود به فلسفه نشد؛ بلکه شامل علوم مثل نجوم و ریاضیات و طب و ادب و سیاست هم می‌شد و در نتیجه، این موضوع کتاب‌هایی با زبان‌های سریانی و هندی و یونانی و پهلوی به فارسی ترجمه شد و این ترجمه به قدری بهش توجه می‌شد که گفته شده حنین ابن اسحاق که کتابارو ترجمه می‌کرد، معادل وزن کتاب، طلا دریافت می‌کرد.

در چنین شرایطی، مسلمونا با بسیاری از علوم آشنا شدن و پیشرفت کردن، در فلسفه هم دانش فلاسفه یونانی رو آموختن و با نقد و بررسی اون‌ها نظام فلسفی‌شونو سامان بخشیدن.

نتیجه در نتیجه این بهره‌مندی و پیشرفت در فلسفه، اندیشه‌های جدیدی در فلسفه اسلامی گسترش یافت، که تا قبل از نهضت ترجمه وجود نداشته.



❏ حکمت منشا

به‌طور کلی، فلسفه اسلامی تا حد زیادی متکی بر نظرات ارسطوئه. ارسطو نظراتی متکی بر فلسفه داشت و این فلسفه بسیار قوی و استدلالیه خلاصه فلسفه اسلامی هم متکی بر همین فلسفه بود؛ پس بسیار مستحکم بوده.

یه مکتب مهم که در فلسفه وجود داره حکمت مشا که توسط ابن‌سینا و فارابی ساخته شد و به‌خاطر مؤسس اولش یعنی ارسطو بهش می‌گن مشایی.

چون مشا از مشی میاد و به‌معنی حرکت کرده و ارسطو هم موقع درس دادن راه می‌رفت.

حکمت از نظر یه فلسفه مشایی مثل ابن‌سینا یعنی: فنی استدلالی که انسان عالم وجود رو آن‌چنان که هست به‌وسیله این فن به‌دست میاره.

❏ زندگی‌نامه فارابی

هم در نجوم، هم در حقوق و سیاست و هم در فلسفه تبحر داشت و در پزشکی هم دستی بر آتش داشت.

در سیاست، نظریه‌پرداز بود؛ ولی خودش به‌هیچ‌عنوان مشاغل سیاسی رو نپذیرفت و با سیاسیون هم رفت‌وآمدی نداشت.

فارابی دو کتاب مهم داره.

الجمع بین رأیی الحکیمین، که جمع نظرات و نقاط مشترک نظرات ارسطو و افلاطون بود و دیگری هم اغراض ارسطو فی کتاب ما بعدالطبیعه، نکات مهم نظرات ارسطو رو اون تو نوشته. که بعدها راهنمای ابن‌سینا برای درک نظرات ارسطو می‌شه.

به ارسطو می‌گیم معلم اول و به فارابی می‌گیم معلم الثانی؛ چون بعد از ارسطو او فردی بود که فلسفه مشایی رو در جهان اسلام گسترش داد.

❏ فارابی در سیاست

از نظر فارابی، انسان موجودی مدنی بالطبع؛ یعنی همیشه دوست داره در جامعه زندگی کنه و این اول مبنای فارابی برای ورود به مسائل اجتماعی و فلسفیه.

فارابی معتقده که اگه می‌خوایم به سعادت برسیم، باید کل جامعه به سمت سعادت حرکت کنه. بنابراین اول باید جامعه رو درست کنیم، تا بتونیم خوش‌بخت شیم.

نکته انسان بر اساس نظر فارابی بر اساس فطرت و ذاتش، تمایل داره تا در جامعه بمونه و زندگی کنه و صرفاً بر اساس نیازهای مادی و توجه به منافع نیست.

از نظر فارابی بهترین مدینه، مدینه‌ایه که در اون مردم جامعه رو به سمت سعادت هول بدن و به این جامعه مدینه فاضله می‌گیم فارابی مدینه فاضله رو به بدن سالم تشبیه کرده.

نکته فارابی مدینه رو به بدن سالم تشبیه نکرده‌ها! مدینه فاضله رو تشبیه کرده.

از طرفی حواست به بدن سالم باشه که باید ذکر شه، چون مدینه فاضله واقعاً از همه نظر سالمه. در مدینه فاضله ما نیازمند یه رئیس و پیشواییم.

از نظر فارابی این رئیس باید کسی باشه که دارای روحی بزرگ و سرشتی عالی باشه و به عالی‌ترین درجات تعقل هم، رسیده باشه. پس این رئیس کسی جز پیامبر نمی‌تونه باشه.

این رهبری باید به کسی برسه که هم دارای درجات بالایی از تعقل باشه و هم با عالم بالا و فرشته وحی، ارتباطی دائمی داشته باشه و دقیقاً همین ارتباط با عالم بالا، باعث می‌شه تا بتونه جامعه رو به سمت درستی هدایت کنه.

نکته باید اتصال به عالم بالا به صورت دائمی باشه، نه موقتی.

در مقابل، مدینه فاضله مدینه جاهله وجود داره که مهم‌ترین تفاوتش در هدفه.

این‌ها صدفای خوشبختی در دنیا رو دنبال می‌کنن و اگر به سلامت جسم و لذت‌های دنیایی رسیدن، فکر می‌کنن که به سعادت دست پیدا کردن.

درس ۱۰: دوره میانی

حسین بن عبدالله بن سینا در شرق با القاب ابن سینا و ابوعلی سینا و شیخ‌الرئیس و حجت‌الحق و در غرب اویسنا و اویسن و شاهزاده اطبا. ابن سینا به‌اوج رساننده و تدوین‌گر و نظم‌دهنده فلسفه مشایی بوده.

نکته حواسمون هست که فارابی فلسفه مشایی رو وارد اسلام کرد.

آثار ابن سینا

قانون: نوعی فرهنگ‌نامه پزشکی

شفا: دایره‌المعارف بزرگ فلسفی و الهیات شفا کامل‌ترین مرجع حکمت مشاییه

نجات: بیانی مختصر از فلسفه ابن سینا

انصاف: دارای ۲۰ جز و ۲۸ هزار مسئله

اشارات و تنبیهات: آخرین دیدگاه‌هاش در حکمت و امروزه جز کتابای درسیه

دانشنامه علایی: در اصفهان برای حاکم اون شهر، علالدوله نوشته شد.

نکته امروزه بخش علمی کتابای ابن سینا تدریس نمی‌شه؛ بلکه بخش فلسفیه که درس می‌دن.

از نظر فیلسوف مشائی حکمت فنی استدلالی است که فرد وجود رو اونجوری که هست میشناسه نه مطابق با تواناپیش و به سعادت در حد خودش میرسه نه سعادت بینهایت	هدف اصلی تشکیل مدینه فاضله سعادت دنیا و آخرت نه فقط آخرت مباحث اعتقادی که در عصر پیامبر به وجود اومدن از همون اول فلسفی بودن بیشترشون	افا فارابی به جهت آشنایی با فلسفه ارسطو افلاطون نبود که تونست به نظام فلسفی جدیدی در اسلام تاسیس کنه بلکه به جهت آشنایی عمیق با تعالیم اسلام بود که این نظام جدید تاسیس شد پس خواست باشه که اون به جهته مهمه
---	---	--

طبیعت‌شناسی ابن سینا به این شکله که معتقده یکی از مراتب عالم هستی، طبیعت و این دارای حرکت و حرکت طبیعت هم به سمت هدف خاصی در حال انجامه.

هرکدوم از اجزای طبیعت ذات خاصی دارن.

این نظام با لطف خدا چنان تشکیل شده و ایجاد شده که بهترین نظام ممکنه که بهش می‌گیم نظام احسن.

ابن سینا معتقده هرچیزی به سمت کمالش در حال حرکت و به سمتش حرکت می‌کنه؛ مگر این که مانعی بر سر راهش قرار بگیره.

مثلاً یه گل به صورت طبیعی به سمت سعادتش پیش می‌ره و مثلاً سعادتش اینه که شکوفا بشه و فلان؛ ولی اگه به بچه‌ای روی این گل پا بزاره، دیگه مانعی شده برای رسیدن به کمال اون گل.

با نگاهی جزئی‌نگر نمی‌شه درمورد کل طبیعت نظر داد؛ چون مثلاً ممکنه تو در فصل پاییز بادیدن ریختن برگ درختان بگی حادثه بوی رخ داده؛ درحالی که اگه جامع‌نگر باشی، می‌گی برای طبیعت لازمه که این اتفاق بیوفته.

ابن سینا از ما می‌خواد که از صرفاً طبیعت و ظاهر پدیده‌ها فاصله بگیریم و به معنای اون‌ها توجه کنیم و به باطن برسیم. دراین صورت به خشوع و خشیت می‌رسیم.

حکیم اشراقی

در سال ۵۴۹ ق. در روستای سهرورد به دنیا اومد. از فلاسفه دوران اسلامی و معتقده که در دوره کیانیان افرادی بودن که هم به حکمت و هم به عرفان توجه می‌کردن.

این فیلسوف از سایر فلاسفه متفاوت و نظام فلسفی خودش ساخته.

این داداشمون می‌خواست فلسفه رو با چاشنی عرفان ترکیب کنه و او با احیای فلسفه نور و اشراق ایران، و تلفیقش با اسلام، حکمتی نو به نام حکمت اشراقی رو ایجاد کرد.

می‌گفت فلسفه بدون شهود بی‌معنیه.

آخرین درجه معرفت همون حکیم متعالمه بودنه نه مقام خلافت الهی	طبیعت هر شیء اونی شیء رو ضرورتاً به سمت خیر و کمال سوق نمیده بلکه مشروط به اینکه که بر سر راهش مانعی نباشه
سهروردی احیاگر فلسفه نور و اشراق ایران باستانه نه فلسفه مشایی	نور مطلق همون واقعیه نه بالاتر از اون از طرفی نور همون نورالنوار و همچنین نور واقعیه ولی هر واقعیتی نور مطلق نیست بلکه درجه ای از نوره
ممکنه کمال و خیر یک جزئی در عالم طبیعت با نظام کلی در تضاد باشه که در این صورت آن جزء به کمال نیایی خود نمیرسد ولی کل نظام طبق معمول به سمت کمال پیش خواهد رفت فقط خواستم بگم که اجزای عالم هستی ممکنه کمالات با کل جهان یکی نباشند	

شهود بدون فلسفه هم گمراه کننده‌س.

به این دلیل بهش می‌گن اشراقی که از ظهور انوار عقلیه.

سهروردی معتقد خدا که نورالانوار، با نورافشانی و اشراقی که انجام می‌ده باعث ایجادشدن موجودات دیگه شده. هر حقیقتی و هر چیزی که واقعیت داشته باشه، نوره.

در شرق عالم که موقعیت و مکان تقرب فرشتگان، نور مطلقه.

در غرب عالم که میزان نور کمتره، البته در بین شرق و غرب هم یه مغرب وسطی وجود داره.

نکته این تصور که در مغرب عالم صرفاً عدم وجود داره غلطه. حتی در مغرب عالم هم، نور هست؛ اما شدت آن نور نسبت به شرق عالم، کمتره.

❑ دسته‌بندی جویندگان معرفت:

الف) آدمایی که تازه شوق معرفت یافتن و به دنبال کشفاند.

ب) در فلسفه به کمال رسیدن؛ ولی به عرفان بی توجه.

ج) اونایی که در عرفان خوبن؛ ولی در فلسفه ضعیف عمل کردن.

د) کسانی هم که هم در عرفان و هم در فلسفه خوبن. اینا حکیم متاله‌اند و می‌شه ریاست جهان رو به دست این‌ها داد.

اگر در زمانی اتفاق افتد که حکیمی غرق در تاله بوده و در بحث و فلسفه هم استاد باشه ریاست تامه جهان باید به دست او باشه و جهان هیچ‌گاه از حضور این‌ها خالی نیس.

کسی که حکیم تاله‌ست ریاست واقعی جهان به دست اوست.

ریاست تامه؛ یعنی ریاست باطنی جهان.

ریاست واقعی؛ یعنی ریاست صرفاً ظاهری.

درس ۱۱: دوران متاخر

از آغاز فلسفه تا قرن ۴ هجری = دوران متقدم که فارابی بزرگ‌ترین فیلسوف این دوره بوده.

از قرن ۵ تا قرن ۱۰ = دوره میانی که ابن‌سینا در ابتدای آن طلوع کرده.

از قرن ۱۱ تا الان = دوره متاخر

علم کلام: رقیب فلسفه بود. به دانشمندان این علم «متکلمین» می‌گفتن و اینا می‌خواستن تا به وسیله عقل، معارف دینی رو اثبات کنن. البته این جریان باعث شد تا فلسفه در بعضی کشورها دچار رکود بشه؛ اما در ایران تأثیر کمتری داشت و منجر به توقف فلسفه نشد.

نکته این جریان متکلمین در ایران هم تأثیرگذار بود، اما تأثیرش به اندازه سایر کشورها نبوده.

در اصفهان، یه مرکز فلسفی شکل گرفت که پایتخت صفویان هم بوده و فیلسوفان این منطقه، فلسفه رو وارد مرحله جدیدی کردن. فلاسفه‌ای مثل میرداماد، شیخ بهایی، میرفندرسکی، و شیخ بهایی و ملاصدرا از مهم‌ترین فلاسفه این دوره هستن.

❑ ملاصدرا:

اول شاگرد شیخ بهایی بود. بعد به کلاس درس میرداماد (بنیان‌گذار حوزه فلسفه اصفهان) رفت. مشرب این دو استاد، باعث شد تا روح و جان ملاصدرا رو با ذوق و عرفان دم‌ساز کرد.

نظر ملاصدرا در مورد علم لدنی: می‌گه خیلیا علم لدنی رو که به وسیله آموزش حاصل نمی‌شه و به صورت شهودی منتقل می‌شه رو قبول ندارن و یه عده هم هستن که علم، فقط علم ظاهری (غیرلدنی) علمه! هر دو دسته دارن اشتباه می‌کنن و علم شهودی و قلبی در کنار علم استدلالی و ظاهری معنی می‌ده و معتبره.

❑ تألیفات ملاصدرا:

شواهد الربوبیه، تفسیر قرآن کریم، المبدأ و المعاد و مهم‌ترین کتاب فلسفی ملاصدرا الحکمه متعالیه فی الاسفار اربعه‌ست که به کتاب فلسفیه؛ ولی برگرفته از سفر چهار مرحله‌ای عارفانه.

سفر اول: از خلق به حق: سالک می‌کوشد از بندگان خدا و از طبیعت عبور کند و به خدا برسد. به شکلی که بین او و خدا مرزی و فاصله و حجابی نباشد [تا این‌جا می‌شه قسمت عرفانی کتاب ملاصدرا] و در این بخش قسمت‌های عمومی فلسفه رو قرار داده [این می‌شه بخش فلسفی کتاب ملاصدرا]

سفر دوم: با حق در حق: سالک به کمک خدا سعی می‌کند سیری در اسما و صفات خداوند داشته باشد و ملاصدرا بعد از مباحث عمومی به مباحث مربوط به توحید و صفات خدا می‌پردازد.

سفر سوم: از حق به خلق با حق: در این سفر سالک به سوق خلق برمی‌گردد؛ درحالی‌که به حق توجه دارد و همه‌چیز رو مظهر او می‌دونه. این بخش از کتاب رو ملاصدرا به افعال خدا و ربوبیت و حکمت الهی اختصاص داده.

سفر چهارم: سفر در خلق با حق: سالک سعی می‌کند تا به کمک حق مردم رو هدایت کند و این بخش از کتاب رو ملاصدرا به علم‌النفس و مراحل شکل‌گیری تا رسیدن به مرحله معاد اختصاص داده.

❑ حکمت متعالیه و اصولش:

اولاً که این قسمت نتیجه تکامل دو مشرب فلسفی گذشته؛ یعنی مشایی و اشراقی بوده.

نکته حکمت متعالیه، ترکیب نبود؛ بلکه نتیجه تکامل دو مشرب قبلی بود.

در این حکمت از برهان عقلی، قلبی، و وحی قرآنی کمک گرفته و حواسمون هست که مشرب ملاصدرا، کاملاً فلسفیه و هیچ‌گاه از فلسفی بودنش فاصله نگرفته.

برای این‌که به مکتبی فلسفی باشه: باید دو شرط رو رعایت کنه: اولاً موضوعش بنیادی و فلسفی باشه و ثانیاً متکی بر روش عقلی و استدلالی باشه که مکتب ملاصدرا هر دو این شروع رو داشت. منابع حکمت متعالیه: فلسفه مشا خصوصاً اندیشه‌های ابن‌سینا.

حکمت اشراقی و اندیشه‌های سهرودی

عرفان اسلامی به‌خصوص اندیشه‌های محیی‌الدین عربی

تعالیم قرآن و احادیث منقول از رسول خدا

حالا چیزی که وجود دارد اینه که مکتب فلسفی ملاصدرا، دارای یه سری اصوله که تا قبل از ملاصدرا یا کسی بهش نرسیده بود یا به شکلی که ملاصدرا بهشون توجه کرد، ابتکار به خرج نداده بود ... خلاصه ما با به چیز جدیدی سروکار داریم.

❑ اصول اولیه حکمت متعالیه:

۱ اصلت وجود

این اصل بنیادی‌ترین اصل فلسفی ملاصدراست. به‌همین دلیل بهش فلسفه اصلت وجودی هم می‌گن.

اولاً اصلت؛ یعنی چیزی که در عالم خارج موجوده و هست! و در مقابلش اعتباری که به‌معنی ذهنی و غیرواقعی بودنشه!

ثانیاً ابن‌سینا ۶ قرن قبل گفته بود که هستی و چیستی دو مفهوم هستن که در واقعیت وجود دارن.

ثالثاً این دو مفهوم غیرهم‌دیگن! یعنی کاملاً با هم متفاوتن.

رابعاً اگر ما با مشاهده هر چیزی به دو جنبه وجود و ماهیت، پی ببریم، سؤالیه که وجود دارد اینه که حالا کدوم یکی از این دو جنبه در واقعیت وجود دارن؟ وجود یا ماهیت؟ کدوم اصلت دارن؟

این‌جا فلاسفه دو دسته شدن یه عده مثل میرداماد گفتن اصلت با ماهیته و هر چیزی که در بیرون می‌بینیم ماهیته، پس ماهیت اصلت



داره و این نظریه برای عموم مردم قابل فهم و درک بوده؛ یعنی راحت‌تر پذیرفتنش.

اما ملاصدرا گفت که ماهیت نه بلکه وجود دارای اصلته و واقعیت خارجی ما بازای و مصداق وجوده

ملاصدرا می‌گفت ما هر چیزی که در خارج داریم همگی وجودن! یعنی کلی وجود کنارهم قرار گرفتن و این جهان و موجوداتش رو ساختن! اما ما در ذهنمون متناسب با تفاوت‌ها و خصوصیات این وجودها، ماهیت‌های مختلف رو تصور می‌کنیم و در ذهنمون قرار می‌دیم! بنابراین موضوعی که وجود داره اینه که ماهیت‌ها، ذهنی و انتزاعی هستن؛ اما همگی ریشه در یه واقعیت (وجود) دارن.

وجود اندر کمال خویش جاری است تعیین‌ها امور اعتباری است

تعیین: ماهیت‌ها

۲ اصل دوم: وحدت حقیقت وجود

ملاصدرا معتقد به هستی صرفاً یه واقعیت و این‌گونه نیست که ما وجودهای متفاوت داشته باشیم و آن‌چه از کثرت در جهان می‌بینیم دلیل بر وجودهای متفاوت و متکثر نیست! یعنی ما صرفاً یه وجود داریم و وجودهای مختلفی در کار نیست. این نظر رو قبلاً عارفان دادن؛ ولی به‌صورت استدلالی عرضه نکردن؛ بلکه با کمک تمثیل ازش صحبت کردن. ولی نکته‌ای که موجوده اینه که این کثرتی که مشاهده می‌کنیم هم‌چون رابطه دریا با موج‌های دریا هستن! یعنی چی؟ ببین دریا آبه و موج هم آبه! هر دو آب اما چرا به یکی می‌گیم دریا و به اون یکی می‌گیم موج؟ موج شاخه و زیرمجموعه‌ای از همون دریاست که فقط شکل و اندازه‌ش تغییر کرده و به‌ظاهر انگار دو چیز متفاوتن؛ درحالی که هر دو آب هستن. وجود هم به همین شکله! همه موجودیم و این موجود بودن ثابت؛ و مشترکه! اما تفاوتی که وجود داره بین موجودات از نوع همین تفاوت آب و موج! خدا مثل دریا می‌مونه و ما موجودات هم مثل موج‌های دریا! که همگی از وجود خدا سرچشمه گرفتیم. همو اول است و هم آخر و هم ظاهر و هم باطن...

حسن روی تو به یک جلوه که در آئینه کرد این همه نقش در آئینه اوهام انداخت
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام انداخت

این جمله و شعر بالا، درمورد اصل وحدت وجوده

البته یه سؤال باقی مونده! خب اوکی که این تکثر وجود اون چیزی که ما فکر می‌کردیم نیست! اما چیه! این تکثر از کجا میاد؟ ما فهمیدیم که تکثرها از وجود نیست. پس از چیه؟

۳ اصل سوم: مراتب داشتن وجود

از نظر ملاصدرا این وجود یه چیزه! و تکثری در اون راه نداره؛ اما وجود دارای شدت و ضعفه! مثل نور می‌مونه! هرچقدر از منبع نور فاصله بگیری، نور ضعیف می‌شه و هرچقدرم نزدیک بشی، نور قوی می‌شه! نور قوی، نوره و نور ضعیف هم نوره! این ضعیف و قوی بودن، این شکلی نیست که بگیم مثلاً با چیزی ترکیب شده. زیرا اصولاً تاریکی یعنی نبود نور! یعنی عدم! خلاصه وجود هم همینه! یعنی وجود دارای درجات مختلفیه مثل نور، که همین درجات مختلف باعث می‌شه ما در ذهنمون برحسب همین درجات وجودی، ماهیات مختلف متصور بشیم و تجسم کنیم.

در هزاران جام گوناگون شرابی بیش نیست گرچه بسیارند انجم، آفتابی بیش نیست
گرچه برخیزد ز آب بحر، موجی بی‌شمار کثرت اندر موج باشد، لیک آبی بیش نیست

این جوهری شد که در فلسفه ملاصدرا وجود (که محور اصلی فلسفه مشایی بود) + نور (که محور اصلی فلسفه سهروردی بود) باهم به تکامل رسیدن و حکمت متعالیه ساخته شد.

درس ۱۲: حکمت معاصر

از ۱۰۰ سال قبل تا الان رو دوره معاصر تلقی می‌کنیم. این دوره، با دوره‌های قبل یه تفاوت اساسی و مهم داره و اونم اینه که فلسفه‌های اروپایی که جدید بودن، وارد فلسفه اسلامی خودمون شدن. و این وارد شدن، هم‌زمان بود با آغاز نهضت مشروطه و در این دوره کتاب‌های

فلاسفه اروپایی به فارسی ترجمه شدن و دانشجویان ایرانی بسیاری از این جا رفتن به اروپا تا با اون مکاتب آشنا بشن و از طرفی بسیاری از کلاس‌های درس در ایرانمون برای تدریس اون مکاتب دست به کار شدن.

دو نکته در اول درس برامون مهمه:

- ۱ تا قبل از این که حکومت صفوی فرو بپاشه، فلسفه در ایران رشد زیادی کرد. خصوصاً که یکی از مناطق فلسفه‌خیز ایران در اصفهان بود و در عین حال این شهر پایتخت صفویه بود؛ اما بعد از فروپاشی اوضاع به هم ریخت و حیات علمی هم دچار اختلالاتی شد؛ اما بعد از شکل گیری حکومت قاجار، مجدداً به جنبش فکری و اجتماعی شکل گرفت و حیات فلسفی دوباره جون گرفت.
- ۲ ایران سالیان سال، مهد فلسفه بود و مکاتب مختلفی مثل حکمت مشاء، اشراقی و متعالیه وجود داشته؛ اما وقتی فلسفه‌های غربی وارد ایران شد، فلاسفه ایرانی سعی کردن تا اون فلسفه غربی رو در چهارچوب فلسفه خودمون (یعنی همون مکاتبی که در ایران رایج بوده) بشناسن و ارزیابی کنن.

در ایران دو شهر قم و تهران و بعد اصفهان و مشهد، فلسفه بسیار رایج بوده و حلقه‌های درسی در اون جاها تشکیل می‌شده.

امام خمینی

امام، هم رهبری یه انقلاب رو بر عهده داشت و هم مدرس فلسفه بود و استادانی مثل ابوالحسن رفیعی قزوینی و آیت‌الله شاه‌آبادی داشت که البته آیت‌الله شاه‌آبادی در تشکیل شخصیت امام نقش مهمی داشته و رابطه‌شون با امام از استاد و شاگردی فراتر رفت. در اون دوره، بسیاری از رئیس‌ان حوزه‌ها، فلسفه رو ضددین معرفی می‌کردن و به همین جهت اجازه نمی‌دادن تا فلسفه تدریس بشه و به خاطر همین حلقه‌های تدریس فلسفه کمتر علنی می‌شد.

آثار فلسفی امام: «تعلیقات بر شرح فصوص الحکم و مصباح الانس»، «مصباح الهدایه»، «اراده و طلب»، «شرح دعای سحر» و «سرالصلوة» و «آداب الصلوة».

امام، توانایی خاصی در تدریس فلسفه داشتن و حکمت متعالیه رو به بهترین و ساده‌ترین شکل ممکن تدریس می‌کردن. شاگردان امام در ایجاد تحولات فکری در جامعه پیشگام می‌شدن و امام می‌دونست که برای ایجاد یه جریان فکری و تحول در جامعه ایران، نیازمند یاران همراه و هم‌فکره.

حکیم بزرگ دوره معاصر یعنی علامه طباطبایی، به نجف رفت. به محفل استادان بزرگی رسید و استاد برجسته علوم اسلامی شد. در اوایل تحصیلش، درس خوندن رو دوست نداشت؛ ولی به یکباره نظرش عوض شد و حتی تا صبح بیدار می‌موند و درس می‌خوند و همیشه درس‌ها رو پیش از کلاس یاد می‌گرفت.

در عرفان و اخلاق نزد عارف بزرگ، علی آقا قاضی می‌رفت و شیوه تحلیل و تفسیر قرآن که به روش قرآن هست رو از ایشان یاد گرفته.

ولی عقل اون رو میفهمه و بهش اعتبار میده	این نکته رو فقط گوشه ذهنت داشته باش اگه تو کوچه خلوت گیر کردی استفاده کن تفاوت و تمایز بین موجودات جهان هست و واقعی هم هست و اصل هم هست ولی نه به ماهیت بر میگردد نه به وجود های متباین بلکه به درجه وجودی موجودات بر میگردد	اگر وجود و ماهیت هر دو اصالت داشته باشن نتیجش این نیست که به هر چی فکر میکنی به وجود بیاد بلکه به این نتیجه ختم میشه که وحدتی در جهان باقی نمیمونه به عبارتی دیگه اگه بگم هم وجود اصلیه هم ماهیت در این صورت اون واقعیت خارجی که وجود داره باید مصداق یه چیز باشه دیگه در اینصورت اون واقعیت واحد خارجی میشه هم وجود و هم ماهیت یعنی یه چیزی که نوتاست که در این صورت میگیم وحدت به فنا میره	اگر بر فرض محال وجود و ماهیت هر دو در اعتباری باشن و ذهنی معین در عالم خارج نباشن اولاً چیزی دیگر در جهان نخواهد بود که بشناسیمش و از طرفی اگر این اتفاق بیوفته همه چی ذهنی و انتزاعی میشه و از طرف دیگه در این صورت فقط مفهوم خواهیم داشت و مصداق بی معنا میشد و در نهایت همه چی منتع الوجود خواهد بود و واجب الوجود بی معنی میشد	این نکته رو هم میفهمه و بهش اعتبار میده بنابر نظر ملاصدرا در اصل اول حکمت متعالیه یعنی اصالت وجودی جان کلام این بود در عالم خارج هر چه هست مصداق وجوده و حالا این موجودات در درجات مختلف وجودی هستند و از نظر درجه وجودی با هم متفاوت ولی حال این وجود ها رو ذهن انسان می‌بیند و بعد متناسب با این وجودها ذهن انتزاع میکنه و مفاهیم و ماهیات مختلف شکل میگیرن و تو با این مفاهیم و نام گذاری ها موجودات مختلف رو از هم تشخیص میدی نکته ای که میخوایم بگم اینه که انتزاع های ذهنی همچنین رو هوا هم نیستن بلکه متناسب با واقعیات و وجودهاییه که در عالم خارج یعنی ماهیات ها صرفاً ساخته ذهن نیستن	اختلاف ملاصدرا و ابن سینا در وجود و کثرت موجودات در اینجاست که ابن سینا میگه تفاوت موجودات بر میگردد به ماهیتشون و در وجود مشترکن ولی ملاصدرا میگه هم اشتراک و هم افتراق موجودات با هم بر میگردد به وجود و ماهیت اصالت نداره کامل تر بخوام برات باز کنم علت تفاوت موجودات از نظر ابن سینا = ماهیات / علت تفاوت موجودات از نظر سهروردی = شدت نور / علت تفاوت موجودات از نظر ملاصدرا = وجود
---	--	--	--	---	---

اقدامات:

در سال ۱۳۲۵ رفت قم و به بررسی شرایط فکری اون‌جا پرداخت و متوجه شد شرایط به شکلیه که اولاً: مکاتب غربی، مثل ماتریالیستی و مارکستی شرق، وارد شدن و ثانیاً هنوز آمادگی برای مقابله و نقد و ارزیابی این اندیشه‌ها فراهم نیست و دید که فلسفه در برنامه طلاب جایی نداره و بهش توجه نمی‌شه.

برای این‌که این موضوعات رو حل کنه، اقدامات مؤثری انجام داد:

۱) تدریس فلسفه ناظر بر مسائل روز فلسفی:

ایشون علاوه بر تدریس شفای ابن‌سینا و اسفار ملاصدرا، یه دوره جامع فلسفه اسلامی رو به سبکی که مسائل روز در اون طرح بشه تدریس کرد و طلاب زیادی هم در کلاساش شرکت می‌کردن. در این کلاس، مکاتبی مثل مارکسیسم موردنقد قرار می‌گرفت و نتیجه این حلقه‌های درسی، کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم که شامل متن و پاورقیه، که متن توسط خود علامه و زیرنویس‌ها توسط شهید مطهری نوشته می‌شد.

یک نگاه تطبیقی به فلسفه داشتن (تطبیق فلسفه اسلامی با مکاتب سایر جریان‌ها) علامه طباطبایی دو کتاب برای دو سطح از تدریس تألیف کرد: «بدایت الحکمه» برای تدریس سطوح اولیه و «نهایت الحکمه» برای تدریس در سطوح بالاتر.

۲) احیای تدریس و تفسیر قرآن کریم: به این شکل که توجه‌ها رو به سمت قرآن برد و شروع به تفسیر قرآن به روش قرآن به قرآن بود؛ یعنی هر آیه رو به کمک آیه دیگه بررسی و تفسیر می‌کرد و نتیجه این تلاش یه تفسیر ۲۰ جلدی از قرآنه.

نکته علامه، این روش تفسیر رو از استادش «علی آقا قاضی» یاد گرفت.

۳) ارتباط با دانشگاه‌ها: سعی کرد تا فضا و گستره فلسفه تا دانشگاه‌ها هم بره و با استادان دانشگاه‌ها ملاقات می‌کرد و سعی می‌کرد تا اسلام و تشیع رو و فلسفه اسلامی رو به دانشگاه‌های جهانی ببره. در این کار، با هانری گربن فیلسوف فرانسوی که حدود ۲۰ سال با دانشگاه تهران همکاری می‌کرد ملاقات کرد و دو جلد کتاب تحت‌عنوان «شیعه» و «رساله تشیع» در دنیای امروزه.

۴) تربیت شاگرد: ایشون شاگردای بسیاری مثل شهید مطهری، بهشتی، باهنر، جوادی آملی، حسن زاده آملی و مصباح داشتن.

✓ بنا به گفته امام خمینی و علامه طباطبایی برجسته‌ترین شاگرد، شهید مطهری بود. که مقدمات علم حوزوی رو در حوزه علمیه مشهد گذروند. بعد به قم مهاجرت کرد و از استادان برجسته قم بهره بسیار گرفت، به‌شکلی که هم امام و هم علامه هر دو معتقدن که شهید مطهری، برجسته‌ترین شاگردشون بوده.

تفکرات ما مثل یه درخته! که ریشه و شاخه داره. ریشه‌ی درخت تفکرات ما همون فلسفه‌ی ماست و شاخ‌وبرگ این درخت سایر تفکرات ما هستن! هرچه قدر ریشه این درخت؛ یعنی فلسفه ما؛ یعنی عقاید و تفکرات بنیادی ما، سالم‌تر و درست‌تر باشن، شاخه و برگ این درخت (یعنی نظرات ما در مورد مسائل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و...) هم سالم‌تر خواهد بود.

حالا کتاب، افراد جامعه رو براساس درخت اندیشه‌شان، به چهار دسته تقسیم کرده:

۱) کسانی که کمتر اهل اندیشه‌ورزی هستن و اصولاً کمتر اهل تفکرن.

۲) کسانی که وارد عرصه فلسفه شدن؛ اما هنوز بهش پایبند نیستن و نمی‌تونن بین نظراتشون و مسائل روزمره ارتباطی برقرار کنن و این‌ها در حال رشد و پیشرفتن.

۳) برخی اهل تفکر هستن؛ اما ریشه‌های درخت اندیشه‌شان رو اشتباه انتخاب کردن و به خطا رفتن.

۴) عده‌ای هستن که به‌درستی به ریشه تفکرات صحیح دست یافتن و هدف درست و مشخصی رو برای خودشون انتخاب کردن و به تناسب ریشه‌های درست و اصولی، شاخ و برگ‌های درستی هم برای خودشون برگزیدن.

شهید مطهری از دسته چهارم بود.

باکس طلایی نیمه اول فلسفه دوازدهم

۱. در میان اقسام وجود اگر موضوع، ذاتی باشد که نه از وجود ابا دارد و نه از عدم، ان موضوع راالوجود می نامند. خرداد۹۸

ممکن

۲. علت..... شرط لازم و کافی برای به وجود آمدن معلول است خرداد۹۸

تامه

۳. به هر یک از عواملی که در پدید آمدن یک معلول دخالت دارند علت..... میگویند خرداد۹۸

ناقصه

۴. رابطه موضوع و محمول در قضیه دایره دارای زاویه است..... می باشد خرداد۱۴۰۲

امتناعی

۵. رابطه علیت مانند رابطه دوستی نیست، بلکه رابطه ای.....است دی ۹۹

وجودی

۶. فارابی در برهان تسلسلِ علل از اصلِ تقدم..... استفاده کرده است خرداد۹۸

علت بر معلول

۷. همه ممکن‌الوجودها که درحال حاضر موجود هستند، به واسطه علت هایشان،.....شده اند شهریور ۱۴۰۲

واجب الوجود بالغیر

۸. از نظر دکارت، انسان اصل علیت را به طور..... درک می کند. خرداد۱۴۰۲

فطری

۹. هر یک از عوامل آشپز و چاقو برای تهیه غذا، علتِ محسوب می‌شوند. خرداد۱۴۰۲

نافصه

۱۰. کودک با استفاده از کلمهٔ این یا ان نشان می‌دهد که از اشیا آگاه است. شهریور ۱۴۰۰

وجود

۱۱. قبول غایتمندی در جهان، فقط با قبول علّ العلل نخستین و امکان پذیر است. دی ۹۹

علت العلل



۱۲. نام یکی از فلاسفه بزرگ اروپا که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، «نظریه و فرق وجود و ماهیت» را پایه برهان خود در خداشناسی قرار داد شهریور ۹۹

توماس اکوئیناس

۱۳. در قضیه عدد ۵ فرد است رابطه موضوع با محمول است شهریور ۹۹

وجوبی

۱۴. همه موجودات از نظر وجود با هم اشتراک دارند و اختلاف آنها از جهت دی ۹۸

ماهیت

۱۵. در میان اقسام وجود اگر موضوع، ذاتی باشد که نه از وجود ابا دارد و نه از عدم ، الوجود نامیده می شود
خرداد ۹۸

ممکن

۱۶. افلاطون برای اشاره به ذات خداوند از واژه و برای خداوند در مرتبه خلق جهان ، لفظ را به کار می برد. شهریور ۱۴۰۲

مثال خیر/صانع(دمیورژ)

۱۷. ویژگی مخصوص یک شی را در منطق و فلسفه ان شی مینامند شهریور ۱۴۰۱

ذاتیات

۱۸. در قضیه دیوار خانه ما سفید است رابطه محمول با موضوع خود رابطه است شهریور ۱۴۰۰

امکانی

۱۹. حالتِ مانند ترازویی است که دو کفه ی آن در حالتِ تعادل قرار دارند . دی ۱۴۰۱

ممکن الوجود

۲۰. کانت ضرورت وجود خدا را از طریق اثبات کرده است دی ۹۹

اخلاق

۲۱. انسان در هر چیزی که مشاهده می کند دو جنبه میابد: و خرداد ۱۴۰۱

هستی (وجود)/چیستی (ماهیت)

سوالات نهایی فلسفه دوازدهم

درس اول

۱. تفاوت حمل حیوان ناطق بر انسان با حمل موجود بر انسان چیست توضیح دهید. خرداد ۹۹
- در عبارت انسان حیوان ناطق است حمل حیوان ناطق بر انسان یک حمل ضروری است و به دلیل نیاز ندارد اما حمل وجود بر انسان در عبارت انسان موجود است حمل ضروری نیست و به دلیل نیاز دارد
۲. تفاوت حمل شکل سه ضلعی بر مثلث با حمل موجود بر مثلث چیست توضیح دهید شهریور ۹۹
- حمل شکل سه ضلعی بر مثلث یک حمل ضروری است و به دلیل نیاز ندارد اما حمل موجود بر مثلث حمل ضروری نیست و به دلیل نیاز دارد
۳. چرا حمل وجود بر درخت ، به دلیل نیاز دارد؟ توضیح دهید شهریور ۴۰۲
- زیرا وجود ، از اجزای تعریفی درخت نمی باشد. بیانگر ذات و حقیقت درخت نیست . از آن جدایی پذیر است
۴. از دیدگاه ابن سینا ، وقتی می‌گوییم آب و وجود دو مفهوم از یک موجود هستند به چه معنا می باشد ؟ توضیح دهید خرداد ۱۴۰۲
- بدین معنا نیست که آن ها دو جزء از یک موجودند که باهم ترکیب یا جمع شده اند. بلکه از موجودی واحد ، دو مفهوم مختلف را بدست آورده‌ایم یعنی در عالم خارج دو امر جداگانه به نام آب و وجود نداریم
۵. موضوع مابعدالطبیعه یا فلسفه چیست خرداد ۹۸
- وجود محض یا مطلق وجود یا وجود بدون قید و شرط یا وجود
۶. وجه مشترک و وجه اختصاصی موجودات را به ترتیب بنویسید خرداد ۱۴۰۰ و دی ۹۹
- وجود وجه مشترک و ماهیت وجه اختصاصی موجودات است
۷. یک فیلسوف مسلمان و یک فیلسوف اروپایی را که «نظریه مغایرت وجود و ماهیت را پایه برهان خود در خداشناسی قرار داده‌اند، نام ببرید.
- ابن سینا فیلسوف مسلمان ایرانی و توماس اکویناس فیلسوف اروپایی است که نظریه مغایرت وجود و ماهیت را پایه برهان خود در خدا شناسی قرار دادند
۸. دو فیلسوفی را که در اروپا در بین قرن های ۱۳ تا ۱۵ میلادی، دیدگاه های ابن سینا را ترویج کردند، نام ببرید: دی ۹۸
- البرت کبیر و راجر بیکن در ترویج دیدگاه ابن سینا در اروپا بسیار تاثیر داشتند.
۹. مابعد الطبیعه برای مطالعه عمق واقعیت اشیا از چه روشی استفاده می کند؟ شهریور ۹۸



روش عقلی / استدلال عقلی

۱۰. یک فیلسوف مسلمان و یک فیلسوف غربی که نظریه مغایرت وجود و ماهیت را پایه و اساس برهان خدا شناسی خود قرار دادند نام ببرید شهریور ۱۴۰۱

ابن سینا / توماس اکویناس

درس دوم

۱. رابطه امتناعی را با ذکر مثال تعریف کنید خرداد ۹۹

اگر در قضیه ای برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن باشد، رابطه آنها امتناعی است مثلاً عدد هشت فرد است

۲. رابطه وجود با هر یک از مفاهیم ذکر شده، از نوع ضرورت است یا امکان یا امتناع؟ دی ۱۴۰۰

الف دیو

ب مثلث چهارضلعی

ج خدا

الف امکانی ب امتناعی ج وجوبی یا ضروری

۳. رابطه هر یک از مفاهیم زیر را با محمول وجود تعیین نمایید: (واجب، ممکن، ممتنع) دی ۹۸

الف - شریک خدا

ب - کوه الماس

ج - انسان

د - خداوند متعال

الف ممتنع ب ممکن ج ممکن د واجب

۴. رابطه وجود با هر یک از موضوعهای زیر، وجوبی است یا امکانی یا امتناعی؟ دی ۹۹

الف -- جامد مایع ب - خداوند ج - روح

الف امتناعی ب وجوبی ج امکانی

۵. رابطه هر یک از موضوعات زیر از نوع ضرورت است یا امکان یا امتناع؟ شهریور ۱۴۰۰

الف سیاه سفید امتناع

ب دریایی از حیوه امکان

ج پرنده امکان

۶. تعیین کنید که رابطه وجود با هر یک از موارد زیر وجوبی/امکانی یا امتناعی است؟ شهریور ۱۴۰۰

الف دیو

امکانی

ب شریک خدا

امتناعی

۷. واجب الوجود بالذات را تعریف کنید. شهریور ۹۹

واجب الوجود بالذات: همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت از ناحیه خود آن ذات است، نه از ناحیه یک امر بیرونی

امکانی

۸. هر یک از موارد ذکر شده، واجب الوجود هستند یا ممکن الوجود یا ممتنع الوجود؟ شهریور ۴۰۲

الف شیرین شور

ممتنع الوجود

ب فضاپیما

ممکن الوجود

ج هندوانه

ممکن الوجود

۹. رابطه امتناعی را با ذکر مثال تعریف کنید خرداد ۹۹

اگر در قضیه‌ای برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن باشد، رابطه آنها امتناعی است. مثلاً عدد هشت فرد است

۱۰. رابطه موضوع و محمول در بین قضایای ذکر شده از نوع وجوبی/امکانی یا امتناعی است.

الف عدد ۵ زوج است

امتناعی

ب مربع شکل است

وجوبی

ج این خانه بزرگ است

امکانی

درس سوم

۱۱. اصل سنخیت علت و معلول را با ذکر مثال تعریف کنید. شهریور ۴۰۲

هر علتی معلول خاص خودش را پدید می‌آورد. هر معلولی از علت خاصی صادر می‌شود. مثلاً آتش می‌سوزاند



۱۲. عبارت‌های زیر درباره منشأ درک و پذیرش رابطه علیت، دیدگاه کدام فیلسوف یا گروه است؟ شهریور ۴۰۲
الف- انسان از طریق حس، توالی یا هم زمانی پدیده‌ها را مشاهده می‌کند و رابطه ضروری بین علت و معلول را در می‌یابد

تجربه‌گرایان

ب- ذهن انسان پس از درک اصل امتناع اجتماع نقیضین می‌فهمد که حوادث خود به خود رخ نمی‌دهند

فیلسوفان مسلمان

۱۳. نظر دکارت راجب منشأ اعتقاد به علیت چیست توضیح دهید. شهریور ۴۰۱

او معتقد بود که اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می‌آید و جز اصول اولیه‌ای است که انسان آن را به طور فطری درک میکنند هر انسانی با درکی از رابطه علیت متولد می‌شود و درک این رابطه نیاز به تجربه و آموزش ندارد

۱۴. نتیجه هر کدام از اصل وجوب بخشی علت به معلول و اصل سنخیت میان علت و معلول را بنویسید
شهریور ۹۹

تخلف ناپذیری و حتمیت در نظام هستی - نظم و قانونمندی میان پدیده‌ها

۱۵. رابطه علیت را تعریف کنید و تفاوت آن را با سایر روابط بنویسید. شهریور ۹۹

رابطه‌ای وجودی است، یعنی یکی وجودش وابسته به وجود دیگری است مانند رابطه دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض میشود و سپس رابطه دوستی برقرار میگردد

۱۶. سنخیت میان علت و معلول را با ذکر مثال تعریف کنید. شهریور ۹۹

انسان علاوه بر این که درک میکند که هر حادثه علتی دارد، درک میکند که هر معلولی از هر علتی پدید نمی‌آید، بلکه هر معلولی از علت خاصی صادر میشود. مثلاً برای باسواد شدن باید درس خواند.

۱۷. نظریه فلاسفه مسلمان را راجب نحوه درک اصل علیت بنویسید شهریور ۹۹

به نظر آنها اصل علیت یک قاعده عقلی است و از تجربه به دست نمی‌آید زیرا هر داده تجربی، خود مبتنی بر این قاعده است آنان میگویند همینکه ذهن انسان متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، در می‌یابد که پدیده‌ها خود بخود بوجود نمی‌آیند. این که چیزی خودش به وجود بدهد به معنای آن است که چیزی که نیست، باشد

۱۸. تفاوت دیدگاه هیوم با تجربه‌گرایان درمورد منشأ درک رابطه‌ی علیت را بنویسید. دی ۴۰۱

هیوم بر خلاف تجربه‌گرایان که معتقدند درک رابطه‌ی علیت از طریق حس و تجربه ممکن است می‌گوید که رابطه‌ی ضروری میان علت و معلول یک موضوع حسی نیست و آن را نمی‌توان از طریق مشاهده حسی و تجربه بدست آورد

۱۹. کدام گروه از فیلسوفان اصل سنخیت را یک اصل عقلی می‌دانند. دی ۴۰۱

همه فیلسوفان به جز تجربه‌گرایان

درس چهارم

۲۰. با توجه به معنای سوم اتفاق دیدگاه دو دسته از فلاسفه که برای جهان و انسان هدف و غایت قائلند را بیان کنید شهریور ۱۴۰۲

یک دسته از فلاسفه که برای جهان علت نخستین و آفریننده را اثبات می‌کنند، معتقدند همه حوادث جهان از ابتدا تا کنون و در آینده در جهت یک هدف و غایت از پیش تعیین شده قرار دارند. یا جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم به سوی کمال خود در حرکت است و مرحله به مرحله کامل تر می‌شود
دسته دوم فیلسوفانی هستند که در عین انکار خداوند، میخواهند برای جهان و انسان هدف و غایت تعیین کنند. (آنان معتقدند جهان به سمت یک غایت برتر در حرکت است و روز به روز کاملتر میشود و به غایت خود نزدیکتر میشود.)

۲۱. چه نقدی بر نظر فیلسوفانی که در عین انکار خداوند معتقد به غایت مندی جهان و انسان هستند وارد است؟ با ذکر مثال توضیح دهید. شهریور ۱۴۰۱

قبول غایت برای اشیا و پدیده های جهان وقتی امکان پذیر است که ان غایت از قبل از پیدایش اشیا مشخص شده باشد تا اشیا متناسب با ان هدف ساخته و پدید آمده باشند تا به سوی ان حرکت یابند و تکامل یابند

۲۲. در پاسخ به این سوال که : آیا تحولات روی زمین از همان ابتدا به سمت پیدایش انسان بوده است یا نه؟ فلاسفه به دو دسته تقسیم می شوند نظر هر دو دسته را به اختصار بنویسید. شهریور ۹۹
یک دسته از فلاسفه که علاوه بر لوازم اصل علیت به علت‌العلل معتقدند میگویند هر فرایند طبیعی هدف خاصی را تعقیب می‌کند و سرمنزلی تعیین شده دارد. یک دسته از فلاسفه که علاوه بر لوازم اصل علیت به علت‌العلل معتقد نیستند، غایت مندی زنجیره حوادث را انکار میکنند و وجود برخی از فرایندهای تکاملی را در جهان امری اتفاقی به حساب می آورند که از پیش تعیین و پیش بینی نشده است

۲۳. چرا برخی مردم گاهی فکر می کنند که در بعضی موارد در عین وجود علت ، معلول آن پدید نیامده است؟ دی ۱۴۰۱

زیرا برخی از مردم از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند به عبارت دیگر علت ناقصه را علت تامه می پندارند.

۲۴. به لحاظ عقلی و فلسفی، قبول غایت برای اشیا و پدیده های جهان، در چه صورت امکان پذیر است؟ توضیح دهید خرداد ۱۴۰۲

قبول غایت برای اشیا و پدیده های جهان وقتی امکان پذیر است که این غایت قبل از پیدایش اشیا مشخص شده باشد • تا اشیا متناسب با آن هدف و غایت ساخته شده باشند و چنین هدفی بدون قبول خداوند امکان پذیر نیست

۲۵. علت تامه و ناقصه را تعریف کنید. خرداد ۱۴۰۱

مجموعه عوامل ایجادکننده معلول را علت تامه میگویند. و هر یک به تنهایی را علت ناقصه میگویند.



۲۶. نظر دموکریتوس دربارهٔ مادهٔ اولیهٔ تشکیل دهندهٔ جهان و نحوهٔ پیدایش عناصر و اشیاء فعلی در جهان را بنویسید. خرداد ۹۹

وی معتقد بود که مادهٔ اولیهٔ تشکیل دهندهٔ جهان، اتم‌ها و ذرات ریز تجزیه ناپذیر و غیر قابل تقسیمی هستند که در فضای غیر متناهی پراکنده بودند و برخورد اتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیاء فعلی در جهان شده است

۲۷. کدام دسته از فیلسوفان اتفاق را به معنای نفی غایت‌مندی قبول ندارند نظر آنها را شرح دهید. خرداد ۹۹
آن دسته از فلاسفه که علاوه بر لوازم اصل علیت به علل معتقدند می‌گویند هر فرایند طبیعی هدف خاصی را تعقیب می‌کند و سرمنزلی تعیین شده دارد اگر چه انسان‌ها به دلیل محدودیت‌های علمی نتوانند این اهداف را کشف کنند

درس پنجم

۲۸. هریک از گزاره‌های زیر با کدام فیلسوف در مورد خداوند ارتباط دارد؟ شهریور ۱۴۰۲
الف - ضرورت وجود خدا از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی قابل اثبات است
کانت

ب - تصور من از یک موجود نامتناهی، از خود من و هیچ موجود متناهی دیگر نیست
دکارت

ج - وجود حرکت در عالم، نیازمند محرّکی است که خود آن، نامحرّک است.
ارسطو

د - ایمان، هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان مومن می‌بخشد.
کرگور

۲۹. یکی از برهان‌های ارسطو را بر اثبات وجود خدا و مبدأ نخستین بنویسید شهریور ۹۹
نمی‌شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار باشد
۳۰. دو فیلسوف اروپایی را که از تجربه‌های درونی و عشق و عرفان برای اثبات وجود خدا استفاده کردند را بنویسید. شهریور ۹۹ و ۱۴۰۰
ویلیام جیمز / برگسون / کاتینگهام

۳۱. استدلال دکارت بر اثبات وجود خداوند را، توضیح دهید. شهریور ۱۴۰۰
من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگر به وسیلهٔ او خلق شده‌ایم تصویری دارم.
این تصور نمیتواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی هستم. پس این تصور از وجودی نامتناهی است.

۳۲. انتقاد دیوید هیوم به برهان نظم در بحث اثبات وجود خدا را بنویسید. دی ۱۴۰۱

هیوم می‌گوید مهمترین برهان فیلسوفان الهی برهان نظم است که از تجربه گرفته شده، اما این برهان توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط می‌تواند ثابت کند که یک ناظم و خالق این جهان را اداره می‌کند. اما ثابت نمی‌کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند علت نیست و وجودی ازلی و ابدی دارد.

۳۳. برهان درجات کمال ارسطو را در قالب دو مقدمه و یک نتیجه بنویسید خرداد ۱۴۰۲

مقدمه اول: هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهترین نیز هست.

مقدمه دوم: در میان موجودات، برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند.

نتیجه: پس حقیقتی هم که بهترین باشد، وجود دارد که همان واقعیت الهی است

۳۴. استدلال «دکارت» بر اثبات وجود خدا را در قالب دو مقدمه و یک نتیجه بنویسید. خرداد ۱۴۰۱

مقدمه اول: من از حقیقتی نامتناهی و دانا و توانا که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده‌ایم، تصویری دارم.

مقدمه دوم: این تصور نمیتواند از خودم باشد، زیرا من موجودی متناهی‌ام، این تصور از هیچ موجود متناهی دیگر هم نیست.

نتیجه: پس این تصور از یک وجود نامتناهی است. اوست که می‌تواند چنین ادراکی را به من بدهد.

درس ششم

۳۵. ملاصدرا از طریق نظریه فقر وجودی یا امکان فقر چگونه وجود خداوند را اثبات می‌کند؟ شهریور ۱۴۰۲

موجودات پیرامون ما وجودشان عین وابستگی و نیاز است. موجودات وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشند که آن موجود بی نیاز باشد. پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند.

۳۶. صدر المتألهین بر اساس نظریه «امکان فقری» چه استدلالی ارائه کرده؟ آن را شرح دهید. شهریور ۱۴۰۰

به هر موجودی نگاه می‌کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است. موجودات وابسته باید به وجودی متصل باشند که در ذات خود، غیرنیازمند و برخوردار باشد. پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند

۳۷. برهان فارابی در اثبات وجود خداوند را شرح دهید. دی ۱۴۰۰

فارابی می‌گوید در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول هستند؛ معلول نیازمند علتی مقدم بر خود است اگر این علت هم خودش معلول و نیازمند علت باشد و آن علت هم نیازمند علتی دیگر باشد و این سلسله تا بی نهایت ادامه یابد و ابتدایی درکار نباشد؛ یعنی باید بی نهایت موجود به وجود بیاید و چنین چیزی امکان پذیر نیست.



۳۸. برهان وجوب و امکان ابن سینا را شرح دهید. خرداد ۱۴۰۰

ابن سینا میگوید وقتی به موجودات این جهان نگاه می‌کنیم میبینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم مساوی هستند، یعنی ممکن الوجود بالذات هستند. ممکن الوجود بالذات برای خارج شدن از حالت تساوی میان وجود و عدم نیازمند واجب الوجود بالذات است. پس: موجودات این جهان به واجب الوجودی بالذات وابسته اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است

۳۹. برهان فارابی برای اثبات وجود خدا، مبتنی بر چه اصلی است؟ خرداد ۱۴۰۱

محال بودن تسلسل نامتناهی علت‌ها

۴۰. تعریف عشق را از نظر ابن سینا بنویسید. خرداد ۹۹

هر یک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و بر حسب فطرت خود از بدی‌ها گریزان است همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می‌نامیم

باکس طلایی نیمه دوم

۱. علامه طباطبایی روش تفسیری قرآن به قرآن را از استاد خود ، آموخت. شهریور ۱۴۰۲

میرزا علی آقا قاضی

۲. فیلسوفان مسلمان اساس پذیرش هر اعتقاد و آیینی را..... میدانند شهریور ۱۴۰۱

استدلال عقلی

۳. ابن سینا آخرین دیدگاه‌های خود در باب حکمت و فلسفه را در کتاب بیان کرده است. شهریور ۱۴۰۰

اشارات و تنبیهات

۴. برخی جریان‌های مخالف عقل در جهان اسلام معتقد بودند که استفاده از روش‌های عقلی در مسائل کاربرد ندارد

شهریور ۱۴۰۰

دینی

۵. طبق نظر ملاصدرا مفهوم اصیل است و مفهوم اعتباری می‌باشد. شهریور ۹۸

وجود/ ماهیت

۶. تحولات و تطورات دوره ی جدید اروپا در مورد عقل ، به طور عمده مربوط به است دی ۱۴۰۱

حدود و توانایی عقل

۷. از نظر فیلسوفان مسلمان ، عقول ، فیض خداوند را به می‌رسانند. دی ۱۴۰۱

عوالم دیگر

۸. حاصل مذاکرات پروفیسور کُربن با علامه طباطبایی، تالیف دو جلد کتاب تحت عنوان و می باشد.
دی ۱۴۰۱

شیعه / اصالت تشیع

۹. فیلسوفان مسلمان عالی ترین مرتبهٔ شهود را میدانند دی ۹۹

وحی

۱۰. دانشمندانی که موضوعات اعتقادی دین را با استدلال و منطق مورد بحث قرار میدهند..... نامیده می شوند دی ۹۹

متکلم

۱۱. هراکلیتوس از حقیقتی به نام سخن میگوید که هم به معنای حقیقتی متعالی و هم نطق و سخن و کلمه است دی ۱۴۰۰

لوگوس

۱۲. مرحله ای را که عقل هیچ ادراک عقلی ندارد؛ اما استعداد درک معقولات را دارد، عقل نامند دی ۱۴۰۰

هیولانی

۱۳. از نظر فلاسفه مسلمان استدلال عقلی / شهود و هر سه ما را به حقیقتی واحد می رساند. دی ۱۴۰۰

وحی

۱۴. سهروردی، کسانی را که هم در صورّ برهانی به کمال رسیده اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته اند..... می نامد
خرداد ۱۴۰۰

حکیم متاله

۱۵. بر اساس نظر ملاصدرا که به نظریه..... معروف است، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلّق به ذات الهی است
خرداد ۱۴۰۰

امکان فقری یا فقر وجودی

۱۶. وجود که محور فلسفه مشائی و نور که اساس فلسفه اشراقی بودند در فلسفه به هم رسیدند و یکی شدند.

صدرائی یا ملاصدرا یا حکمت متعالیه

۱۷. از دیدگاه فارابی، مهم ترین تفاوت مدینه فاضله با مدینه جاهله، در آن است. خرداد ۱۴۲۰

هدف

۱۸. امروزه، عقل در اروپا، به عقل تقلیل پیدا کرده است. خرداد ۱۴۰۲

تجربی

۱۹. دو کتابی که علامه طباطبایی برای تدریس فلسفه در دو سطح نوشتند، عبارت بود از و خرداد ۱۴۰۱

بدایه الحکمه / نهایه الحکمه

۲۰. فیلسوفان الهی معتقدند که عقول یا فرشتگان حقایق اشیا را از طریق کنند خرداد ۹۹

شهود

درس هفتم

۴۱. کدام فیلسوف یونان باستان از حقیقتی به نام لوگوس سخن گفته؟ معنای آن را در نزد وی شرح دهید.
خرداد ۹۹

هراکلیتوس / لوگوس در نزد او هم به معنای عقل است و هم نطق. کلمه و سخن در نزد او ظهور و پرتو عقل است. عقل همان حقیقتی است که هم جهان و اشیاء ظهور او هستند و هم کلمات و سخن و به نظر او اشیاء عالم همان کلمات عقل و بیان علم و حکمت او هستند

۴۲. به چه دلیل در دور حاکمیت دوم کلیسا در اروپا، حکمای مسیحی به مسائل تبیین عقلانی دینی روی آوردند و نتیجه آن چه بود؟ خرداد ۹۹

در این دوره، حکمای مسیحی تحت تاثیر مطالعه کتاب‌های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند. اما از آنجا که این توجه با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، منجر به حاکمیت عقل در مقابل دین شد.

۴۳. کدام عقیده کانت تحولی عظیم در کارکرد عقل به وجود آورده و او وظیفه عقل را چه چیزی می‌دانست؟ خرداد ۹۹

به نظر کانت مفاهیمی مانند وجود، ضرورت، امکان و علیت، ساختار ذهن انسان اند و عقل و ذهن، اشیاء خارجی را در این ساختار درک می‌کند. و عقل را به امری بدل کرد که مفاهیم ذهنی را شناسایی می‌کند
۴۴. دو مورد از ویژگی‌های «موجودات عالم عقل» را از نظر فیلسوفان الهی بنویسید. خرداد ۱۴۰۱
از ماده و جسم مجرند- در قید زمان و مکان نیستند- در افعال خود به ابزار مادی نیاز ندارند- علم آنها به حقایق شهودی است- با حواس ظاهری قابل درک نیستند.

۴۵. جایگاه عقل را در دوره اول و دوم حاکمیت کلیسا و مسیحیت در اروپا، با یکدیگر مقایسه کنید خرداد ۱۴۰۲
در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا، بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان میدانستند. حتی آن را امری شیطانی می‌پنداشتند و میگفتند ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایستد. اما در دوره دوم حاکمیت کلیسا، حکمای مسیحی تحت تاثیر مطالعه کتاب‌های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند که به تدریج به گسترش عقل گرایی و عقب نشینی اندیشه‌های دینی انجامید

۴۶. نظر فرانسیس بیکن را درباره اعتبار حس و عقل توضیح دهید. خرداد ۱۴۰۲
بیکن روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می‌دانست از فلاسفه می‌خواست از بتهایی که فلاسفه قدیم برای ما ساخته اند دست بردارند و بیش از گذشته بر تجربه تکیه کنند
۴۷. ارسطو بر چه مبنایی عقل را به نظری و عملی تقسیم کرد؟ خرداد ۱۴۰۰
بر اساس کاری که عقل انجام می‌دهد.

۴۸. دکارت عقل را به کدام معنا به کار می برد و حدود و توانایی و جایگاه عقل نزد او چه میزان است؟
خرداد ۱۴۰۰

دکارت عقل را صرفاً یک دستگاه استدلال به حساب می آورد، نه به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و انسان او به همه توانایی های عقل، مانند بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا، نفس مجرد انسان و اختیار او را اثبات کند

۴۹. عقل نظری و عقل عملی را از نظر ارسطو با ذکر مثالی تعریف کنید. دی ۱۴۰۰

عقل از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می کند، عقل نظری نام دارد مانند: بحث درباره خدا و کهکشان و ... عقل از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او بحث می کند، عقل عملی نام دارد

مانند: انسان باید راست بگوید، نباید دروغ بگوید و...

۵۰. نظریه دیوید هیوم و دکارت درباره جایگاه و اعتبار عقل را باهم مقایسه کنید. شهریور ۱۴۰۲

هیوم، تجربه را تنها راه رسیدن انسان به دانش و معرفت می دانست و کاملاً از عقل گرایان جدا شد دکارت به همه توانایی های عقل، مانند بدیهیات عقل، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا، نفس مجرد و غیر مادی انسان و اختیار او را اثبات کند ..

درس هشتم

۵۱. مخالفت با عقل در جهان اسلام به دو شکل صورت گرفت، آنها را بنویسید. شهریور ۱۴۰۲

محدود کردن دایره و اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن

مخالفت با فلسفه و منطق تحت عنوان دستاوردی یونانی و غیر اسلامی

۵۲. از نظر فلاسفه اسلامی عقل فعال چه وظیفه ای دارد؟ آن را توضیح دهید. شهریور ۱۴۰۲

این عقل عامل فیض رسانی به عقل انسانهاست. تمام ادراکات و دانش های انسان به مدد این عقل صورت می گیرد. به واسطه این عقل است که انسان مفاهیم کلی را می فهمد و درک می کند. این مدد رسانی در باطن وجود انسان صورت می گیرد و برای خود انسان محسوس نیست.

۵۳. در فلسفه اسلامی وظیفه عقل فعال چیست و مقام آن نسبت به انسان مانند چیست؟ شهریور ۹۹

این عقل عامل فیض رسانی به عقل انسانهاست. نسبت آن مانند آفتاب است به چشم.

۵۴. کسانی که در جهان اسلام با فلسفه مخالفت میکردند، چه دلیلی برای این نظر خود داشتند؟ شهریور ۱۴۰۰

دلیل آنها این بود که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده است و دربردارنده عقاید کسانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو است و این عقاید با عقاید اسلامی سازگار نیست

۵۵. عقل بالفعل را تعریف کنید. شهریور ۱۴۰۰

درسومین مرحله، عقل شکوفا شده و به فعلیت رسیده و با تمرین و تکرار دانش هایی را کسب کرده است.

۵۶. فیلسوفان مسلمان راه رهایی از احساس تعارض میان یافته های عقلی و داده های وحیانی را چه می دانند؟ دی ۱۴۰۱

در این قبیل موارد باید تلاش علمی خود را افزایش دهیم و از دانش دیگران بهره ببریم تا بتوانیم خطای خود را اصلاح نموده و از گمان این تعارض رهایی یابیم



۵۷. وظیفه عقل فعال چیست؟ دی ۹۹

فیض رسانی به عقل انسان ها

۵۸. یکی از اشکال مخالفت با عقل در جهان اسلام، مخالفت با فلسفه بود، دلیل این مخالفان چه بود؟ دی ۹۹

آنها میگفتند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و دربردارنده عقاید کسانی مانند سقراط، افلاطون و ارسطو است و این عقاید با عقاید اسلامی ناسازگار است

۵۹. عقل بالملکه را تعریف کنید. دی ۹۹

در این مرحله، عقل درکی از قضایای ضروری پیدا میکند، مثلاً میداند که یک چیز نمیتواند هم باشد و هم نباشد. در این مرحله انسان میتواند دانشها را کسب کند

۶۰. از نظر ابن سینا و فارابی، اولین مخلوق خداوند چه نام دارد و دارای چه ویژگی است؟ شهریور ۱۴۰۰

عقل اول موجودی روحانی و غیرمادی است.

۶۱. از نظر فیلسوفان مسلمان، سه راه رسیدن به حقیقت، که در موضوعات مشترک حتماً به یک نتیجه میرسند، کدامند؟ شهریور ۱۴۰۰

استدلال عقلی / شهود / وحی

درس نهم

۶۲. فارابی مدینه فاضله را چگونه توصیف می کند و چه ویژگی هایی برای ریاست مدینه در نظر می گیرد؟ شهریور ۱۴۰۲

مدینه فاضله، مدینه ای است که مردم آن به اموری مشغول هستند و به فضایی آراسته اند که مجموعه مدینه را به سوی سعادت می برد. رئیس مدینه باید روحی بزرگ و سرشتی عالی داشته باشد - به عالی ترین درجات تعقل رسیده باشد - بتواند احکام و قوانین الهی را دریافت کند

۶۳. دو مورد از ویژگی های رئیس مدینه فاضله را از نظر فارابی نوشته و بیان کنید این ویژگی که در چه کسانی وجود دارد شهریور ۹۹

روحی بزرگ و سرشتی عالی داشته باشد به عالی ترین درجات تفکر و تعقل رسیده باشد. در پیامبران

۶۴. اولین مبنای فارابی برای ورود به مباحث اجتماعی و فلسفه ی سیاسی چیست؟ دی ۱۴۰۱

اولین مبنای فارابی برای ورود به مباحث اجتماعی و فلسفه ی سیاسی این است که انسان موجودی مدنی بالطبع است و به حسب فطرت و طبع خود به جامعه گرایش دارد و می خواهد با هم نوعان خویش زندگی کند

۶۵. از نظر فارابی، هدف مردم مدینه جاهله چیست؟ چرا؟ دی ۹۹

هدف مردم مدینه جاهله فقط سلامت جسم و فراوانی لذت ها است آنها گمان میبرند که اگر به این لذت ها دست یافتند، به سعادت رسیده و گرنه به بدبختی افتاده اند.

۶۶. از نظر فارابی دو وجه تشابه مدینه فاضله را با بدن سالم انسان بنویسید: دی ۹۸

هر عضو آن متناسب با ویژگی خود وظیفه ای دارد و آن را به نحو احسن انجام می دهد و همانطور که در بدن انسان، برخی از اندام ها بر برخی تقدم دارند، برخی از اعضای جامعه نیز بر برخی تقدم دارند

۶۷. سه مورد از عوامل زمینه ساز حیات عقلی که در قرآن کریم و رفتار و گفتار رسول خدا (ص) مشاهده می شود را بنویسید. خرداد ۱۴۰۲

ارزش قائل شدن برای اصل تفکر و خرد ورزی - تکریم علم به عنوان ثمره تفکر و خردورزی - تکریم و احترام پیوسته عالمان - طرح مباحث علمی و عقلی و فلسفی - مذمت پیوسته نادانی و جهل - دعوت به یادگیری علم و دانش ملت های دیگر

۶۸. تعریف «مدینه فاضله» از نظر فارابی چیست؟ مهمترین تفاوت آن با «مدینه جاهله» را بنویسید. خرداد ۱۴۰۱

مدینه فاضله مدینه ای است که مردم آن به اموری مشغول هستند و به فضایی آراسته اند که مجموعه مدینه را به سوی سعادت میبرد - مهمترین تفاوت آن با مدینه جاهله در هدف آنها است

۶۹. فارابی مدینه فاضله را چگونه توصیف می کند و چه ویژگی هایی برای ریاست مدینه در نظر می گیرد. شهریور ۱۴۰۲

مدینه فاضله ، مدینه ای است که مردم آن به اموری مشغول هستند و به فضایی آراسته اند که مجموعه مدینه را به سوی سعادت می برد . در صورتی که واژه هدفمند بودن مدینه فاضله ذکر شود نمره تعلق می گیرد . رئیس مدینه فاضله باید روح ی بزرگ و سرشتی عالی داشته باشد - به عالی ترین درجات تعقل رسیده باشد - بتواند احکام و قوانین الهی را دریافت کند

درس دهم

۷۰. ابن سینا شُروری همچون سیل و زلزله و پژمردگی گیاهان را در عالم طبیعت چگونه تحلیل می کند؟ شهریور ۱۴۰۲

از نظر ابن سینا، شُرور در عالم طبیعت در یک نظام کلی جهانی تاثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می کنند به همین جهت با نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمیتوان درباره آن داوری کلی کرد

۷۱. هریک از موضوعات زیر در کدام کتاب ابن سینا مطرح شده است؟ شهریور ۱۴۰۱

الف آخرین دیدگاه های ابن سینا در حکمت: اشارات و تنبیهات

ب فرهنگ نامه پزشکی: قانون

۷۲. در جغرافیای عرفانی مکتب اشراق منظور از مغرب کامل و مغرب وسطی چیست؟

از نظر سهروردی مغرب کامل جهان تاریکی یا ماده است که بهره ای از نور ندارد و مغرب وسطی در میان مشرق محض و مغرب کامل قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته اند

۷۳. با توجه به فلسفه سهروردی مفاهیم مقابل را تعریف کنید .

حکیم متآله کسی که هم در صور برهانی به کمال رسیده و هم به اشراق و عرفان دست یافته

مشرق جهان نور محض یا محل فرشتگان مقرب است.



۷۴. ابن سینا چگونه وجود شر و بدی را در عالم هستی تبیین میکند؟ به اختصار بنویسید. شهریور ۱۴۰۰

از نظر ابن سینا آنچه ظاهراً شر و بدی به نظر میرسد، مانند خزان یا کرگ و غیره، همگی در یک نظم کلی جهانی تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کنند

۷۵. نظر ابن سینا در مورد شر و بدی در طبیعت چیست؟ شهریور ۹۸

آنچه به نظر ما شر و بدی یا نقص بعد از کمال است برای حفظ تعادل طبیعت لازم است زمینه ساز خیر و کمال بالاتر است

۷۶. از نظر ابن سینا تامل در رابطه ی طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا چه تاثیری بر فرد دانشمند و محقق دارد؟ دی ۱۴۰۱

نظر ابن سینا تامل در رابطه ی طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده ها عبور می دهد و به باطن آنها می رساند و آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق می‌رساند

۷۷. جغرافیای عرفانی در فلسفه ی اشراق سهروردی چگونه است؟ توضیح دهید. دی ۱۴۰۱

در جغرافیای عرفانی سهروردی مشرق جهان، نور محض یا محل فرشتگان مقرب است که به دلیل تجرد از ماده برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته است

درس یازدهم

۷۸. از نظر ملاصدرا اختلاف موجودات، ناشی از چیست؟ تشبیه او را در این زمینه بنویسید. خرداد ۱۴۰۱

اینکه هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است. در مقام تشبیه، این حقیقت واحد مانند یک کانون نور درخشان است که اشعه آن به میزانی که از کانون دور میشود، ضعیف و ضعیفتر میشود

۷۹. سفر عرفانی از حق به سوی خلق همراه با حق، با کدام مبحث کتاب اسفار ملاصدرا تطبیق می‌کند؟ خرداد ۱۴۰۲

افعال خداوند و ربوبیت و حکمت الهی

۸۰. با بیان نظر ملاصدرا و میرداماد در زمینه مبحث اصالت وجود و اصالت ماهیت تفاوت دیدگاه آن دو را شرح دهید. خرداد ۱۴۰۲

از نظر میرداماد آن امر واقعی و خارجی مصداق ماهیت است نه وجود یعنی آنچه واقعی است ماهیت است؛ پس اصالت با ماهیت است و وجود صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی و اعتباری است. اما ملاصدرا نظر دیگری ابراز کرد و گفت از میان دو مفهوم وجود و ماهیت، وجود است که اصیل و واقعی است. واقعیت خارجی، مابازاء و مصداق وجود است.

۸۱. در فلسفه ملاصدرا با توجه به این که هستی، یک حقیقت واحد است، تعدد و تکثر در عالم چگونه تبیین می‌شود (بدون ذکر تشبیه). خرداد ۱۴۰۰

از نظر ملاصدرا با توجه به این که هستی، یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است. وجود که حقیقت واحدی است، در تجلیات و ظهورات خود دارای مراتبی می‌شود و هر مرتبه ای از وجود، به میزان درجه وجودی خود، ظهور آن حقیقت واحد و یگانه است.

۸۲. اصالت ماهیت و اصالت وجود را تعریف کنید و یک فیلسوف از طرفداران هر یک از این دو نظریه را نام ببرید. خرداد ۱۴۰۰

به نظر طرفداران «اصالت ماهیت»، امر واقعی خارجی، مصداق ماهیت است؛ یعنی آنچه واقعی است، ماهیت است نه وجود و «وجود» صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی است. به نظر طرفداران «اصالت وجود»، وجود است که اصیل و واقعی است و واقعیت خارجی، مابه ازاء و مصداق وجود است. پس وجود اصالت دارد نه ماهیت فیلسوف معتقد به اصالت ماهیت: میرداماد

فیلسوف معتقد به اصالت وجود: ملاصدرا

۸۳. مقصود ملاصدرا از «مراتب داشتن وجود» چیست؟ با ذکر تشبیهی که بیان کرده، شرح دهید. دی ۱۴۰۰

از نظر ملاصدرا هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است و در مقام تشبیه این حقیقت واحد مانند یک کانون نور درخشان است.

۸۴. مقصود از «اصالت وجود» چیست؟ و «میرداماد» طرفدار اصالت وجود بود یا ماهیت؟ شهریور ۱۴۰۰

از میان دو مفهوم وجود و ماهیت، وجود است که اصیل و واقعی است. واقعیت خارجی، مصداق و مابه ازاء وجود است. پس وجود است که اصیل است نه ماهیت.

میرداماد قائل به اصالت ماهیت بود

۸۵. نظر میرداماد در مورد بحث اصالت یا اعتباری بودن وجود و ماهیت را بیان کنید. دی ۱۴۰۱

میرداماد معتقد است آن امر واقعی و خارجی، مصداق ماهیت است نه وجود یعنی آنچه واقعی است، ماهیت است نه وجود. پس اصالت با ماهیت است و وجود، صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی و اعتباری است

درس دوازدهم

۸۶. سبک زندگی افرادی که به نظام فکری سالم و استواری دست یافته اند را توصیف کنید. خرداد ۱۴۰۲

گروهی از افراد، هم ریشه درخت فکری خود را به درستی انتخاب کرده اند و پایه های استواری برای نظام فکری خود ساخته اند. و هم با دقت و تأمل فراوان و با عقلانیت بالا شاخ و برگ های سالم و قوی و استواری از آن ریشه استخراج کرده اند

۸۷. بگویید که سبک زندگی کدام دسته از افراد بر اساس تقلید از دیگران شکل می گیرد؟ دی ۹۹

کسانی که کمتر اهل اندیشه ورزی هستند و اصولاً یک نظام فکری مشخص شده برای خود ندارند. تصمیم گیری آنها تابع جو حاکم بر جامعه است.



۸۸. در مورد علامه طباطبایی به دو سوال زیر پاسخ کوتاه دهید دی ۱۴۰۱

الف - نگاه تطبیقی به فلسفه ویژگی کدام یک از آثار علامه است؟

اصول فلسفه و روش رئالیسم

ب - علامه روش تفسیر آیه به آیه ی قرآن را از چه کسی آموخته بود ؟

مرحوم قاضی

۸۹. با توجه به الگوی نظام فکری و عملی سبک زندگی آن دسته از افرادی که در حال رشد و پیشرفت هستند را توضیح دهید. شهریور ۱۴۰۱

کسانی که وارد عرصه تفکر شده و دارای افکار فلسفی هستند اما هنوز ان افکار فلسفی به خوبی در انها شکل نگرفته و هنوز نمیتوانند میان ان افکار و مسائل زندگی ارتباط برقرار کنند . اینان گاهی براساس افکار خود تصمیم می گیرند و گاه بیرون از آن

۹۰. کسانی که به سبک زندگی معیوب و ناسالمی رسیده‌اند ، چه نظام فکری و عملی را انتخاب کرده‌اند ؟ توضیح دهید. شهریور ۱۴۰۲

افرادی هستند که در انتخاب ریشه درخت و پایه نظام فکری خود، دچار خطا و اشتباه شده اند و ریشه ای ناکارآمد و ناسالم درزمین زندگی خود قرار داده اند.